

مادران مؤمنان

تأليف:

عبدالمنعم هاشمي

عنوان کتاب:

مادران مؤمنان

تألیف:

عبدالمنعم هاشمی

موضوع:

سیره و زندگینامه

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده
است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- ۱ مقدمه مؤلف
- ۳ مادران مؤمنان
- ۳ همسران قریشی پیامبر ﷺ:
- ۳ همسران غیر قریشی پیامبر ﷺ:
- ۷ خدیجه دختر خویلد
- ۷ پایان ایام جاهلیت
- ۹ ازدواج با پیامبر ﷺ:
- ۱۳ عملکرد خدیجه با دعوت و رسالت
- ۱۷ سوده دختر زمعه
- ۱۷ آغاز شگفت‌انگیز
- ۱۸ سوده خواب می‌بیند
- ۱۹ ازدواج
- ۲۳ عایشه
- ۲۳ ازدواج آسمانی
- ۲۵ فضیلت عایشه رضی الله عنها
- ۲۹ حفصه دختر عمر رضی الله عنها

- داستان ازدواج ۲۹
- فضیلت حفصه ۳۰
- حفصه و ماریه ۳۱
- زینب بنت خزیمه مادر بینوایان** ۳۵
- سخاوت ام المؤمنین زینب بنت خزیمه ۳۵
- زندگی زینب قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ ۳۶
- ازدواجی مبارک ۳۷
- روزهایی در کنار پیامبر ﷺ ۳۷
- ام سلمه** ۳۹
- خدا حافظی با ابوسلمه ۳۹
- ازدواجی مبارک ۴۰
- جایگاه بلند ام سلمه رضی الله عنها ۴۲
- زینب بنت جحش** ۴۵
- داستان زینب چیست؟ ۴۵
- ازدواج با پیامبر ﷺ ۴۷
- زندگی زینب بعد از پیامبر ﷺ ۴۸
- جویریة دختر حارث** ۵۱
- (جویریة بنت حارث) در غزوه بنی مصطلق ۵۱
- صفیه دختر حیی بن اخطب** ۵۵
- صفیه بنت حیی بن اخطب قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ ۵۵
- پیروزی و ازدواج ۵۶

۵۹ ام حبیبه (رمله دختر ابی سفیان)
۶۰ ازدواج با پیامبر ﷺ
۶۱ ملاقاتی مبارک
۶۲ وفات ام حبیبه <small>رضی الله عنها</small>
۶۳ میمونه دختر حارث
۶۳ خواهران مؤمن
۶۴ ازدواجی مبارک
۶۷ وفات

مقدمه مؤلف

الحمد لله والصلاة والسلام على رسول الله.

اما بعد:

سیرت امهات المؤمنین را به عنوان شکوفه‌هایی معطر به نوجوانان و دوست داران سیرت زنان پیامبر ﷺ تقدیم می‌کنیم تا آن‌ها در زندگی برای خود از آن‌ها الهام بگیرند و از صحنه‌های بزرگ زندگی زنان پیامبر ﷺ درس بیاموزند. از خداوند می‌خواهیم که عمل ما را بپذیرد و به نویسنده و ناشر این کتاب پاداش نیکو بدهد. سلام و درود بی‌پایان نثار روح همه امهات المؤمنین باد.

عبدالمنعم هاشمی

کویت - دسامبر ۱۹۹۷

مادران مؤمنان

امهات المؤمنین (مادران مؤمنان) همسران پیامبر ﷺ هستند و همه مورد تجلیل و احترام امت می‌باشند و از آن جا که مادر مسلمین هستند بعد از درگذشت پیامبر ﷺ با کسی دیگر ازدواج نکردند.

امهات المؤمنین (مادران مؤمنان) همسران پیامبر ﷺ هستند که تعدادشان یازده زن بوده است^۱ که شش تا قریشی و چهار عرب (غیر قریشی) و یک غیر عرب بوده است.

همسران قریشی پیامبر ﷺ:

همسران قریشی پیامبر ﷺ عبارت از:

- ۱) خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزیز بن قصی بن کلاب.
- ۲) عایشه دختر ابوبکر صدیق بن ابی قحافه.
- ۳) حفصه دختر عمر بن خطاب.
- ۴) ام حبیبه دختر ابوسفیان، اسمش رمله هست.
- ۵) ام سلمه دختر امیه بن سهیل.
- ۶) سوده دختر زمعه.

همسران غیر قریشی پیامبر ﷺ:

وامهات المؤمنین عرب که از قبیله قریش نیستند عبارت‌اند از:

۱- در این مورد به چند مرجع راجعه کردیم: سیر أعلام النبلاء ذهبی ج ۲ و نسب قریش، ابن کثیر دار الفصول، و عیون الأثر از ابن سید الناس.

- (۱) زینب دختر جحش بن رئاب بن اسد بن خزیمه.
 - (۲) میمونه دختر حارث بن حزن ابن قیس بن غیلان الهلالیه^۱.
 - (۳) زینب دختر خزیمه بن حارث ابن قیس الهلالیه^۲.
 - (۴) جویریة دختر حارث بن ابی ضرار، از بنی مصطلق.
- اما تنها همسر پیامبر ﷺ که عرب نیست صفیه دختر حبیب بن اخطب که از قبیله بنونظیر است.

این‌ها ازواج پیامبر ﷺ و مادر همه مؤمنین اند و ضمناً اولین زنی که پیامبر ﷺ او را به همسری برگزید خدیجه بود و تا زمانی که خدیجه زنده بود پیامبر ﷺ با زنی دیگر ازدواج نکرد. بعد از درگذشت خدیجه رسول اکرم ﷺ در مکه با سوده ازدواج نمود و بعد از آن دو سال قبل از هجرت، عایشه را به عقد خویش درآورد، و در سال دوم هجری بعد از واقعه جنگ بدر با ام سلمه ازدواج نمود، سپس حفصه را به همسری برگزید و در سال سوم هجری زینب دختر جحش نیز در زمره همسران آنحضرت ﷺ قرارگرفت، در سال پنجم هجری با جویریة ازدواج کرد و در سال ششم هجری ام حبیبیه نیز به امهات المؤمنین اضافه و به شرف همسری پیامبر مفتخر گردید، بعد رسول اکرم ﷺ با صفیه و میمونه دختر حارث و سپس با زینب دختر خزیمه ازدواج نمود.

پیامبر اکرم ﷺ با همسرانش با اخلاق خوب و مهربانی رفتار می‌کرد، وقتی که از عایشه پرسیده شد که اخلاق پیامبر ﷺ با خانواده‌اش چگونه بوده است؟

گفت: اخلاق پیامبر ﷺ از همه مردم بهتر بود، او ناسزا و سخن زشت به زبان نمی‌آورد، و در بازارها فریاد و پرخاش نمی‌نمود، و بدی را با بدی پاسخ نمی‌داد بلکه

۱- المعرفة والتاریخ، بسوی ۳/۳۲۳.

۲- حواله گذشته.

گذشت می نمود و می بخشید^۱.

و نیز عایشه گفت: او مانند یکی از شما مردان بود که ا زنانش به خلوت می نشست، اما بهترین و مهربان ترین و خوش اخلاق ترین شوهری بود، همواره لبخند بر لبانش نقش می بست^۲.

اینگونه رسول اکرم ﷺ با بزرگواری و نرم خوئی با زنانش رفتار می نمود، همواره لبخند پرمهر و عطوفت آنحضرت ﷺ بر چهره همسرانش، زندگی را برایشان زیبا می نمود، آن ها نیز او را زیاد دوست می داشتند تا جایی که این محبت به رشک بردن و غیرت ورزیدن می انجامید. روایت است که یکی از همسران پیامبر ﷺ بنام صفیه دختر حیی بن اخطب غذایی لذیذ می پزد و آن را در ظرفی برای پیامبر ﷺ می فرستد. عایشه نیز غذا آماده کرده و در ظرفی می گذارد، ناگهان می بیند که غذای صفیه قبل از غذای او به پیامبر ﷺ رسیده است، عایشه ظرف غذای او را به زمین می کوبد، ظرف می شکند و دو تکه می شود، پیامبر ﷺ دوتکه ظرف را بر می دارد و به همدیگر می چسباند و به اطرافیان می گوید: بخورید غیرت مادرتان جوش کرده است. بعد از صرف غذا رسول اکرم ﷺ ظرف عایشه را برای صفیه می فرستد و ظرف شکسته را درخانه عایشه نگهداری می نماید و می گوید: «غذا در برابر غذا، و ظرف در برابر ظرف»^۳.

عایشه متوجه می شود که بر اثر جوش غیرت و رشک بردن مرتکب چنین کاری شده است به پیامبر ﷺ می گوید: «کفاره کاری که کردم چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود:

۱- طیالسی ص ۲۱۴ و امام احمد ۶/۲۳۶ و ترمذی در البر والصلوة: باب ما جاء فی خلق النبی ﷺ این حدیث را روایت کرده اند.

۲- تاریخ دمشق ابن عساکر ۱/۳۲۳.

۳- بخاری باب النکاح، باب الغیره (۵۲۲۵) و احمد در مسند ۱۰۵/۳ روایت کرده اند.

ظرفی مانند همان ظرف و غذایی مانند آن غذا، اشتباهه تو را جبران می‌کند»^۱.
 و رسول اکرم ﷺ در خانه، کارهایش را خودش انجام می‌داد و همه کارها را برای زنان نمی‌گذاشت، گوسفند می‌دوشید، لباسش را می‌دوخت و برای خود و همسرانش کار می‌نمود و چون وقت نماز فرا می‌رسید برای ادای نماز بلند می‌شد و خانه را به سوی مسجد ترک می‌گفت^۲.

و این چنین زنان شریف و نجیب پیامبر ﷺ در خانه پیامبر زندگی بسر کردند که تا زمانی او زنده بود کانون خانواده‌اش گرم و فضای آن را محبت پرکرده بود و زنان پیامبر ﷺ احساس خوشبختی می‌نمودند، و بعد از درگذشت پیامبر ﷺ همسران آن حضرت، صبر و قناعت را پیشه نموده و به زندگی خود ادامه دادند.

۱- مسند ۶/۱۴۸ و ابوداود در البیوع و الاجارات باب فیمن آفسد شیئا لعزم مثله (۳۵۶۸) این روایت را ذکر کرده است.

۲- بخاری باب الاذان، باب: من كان في حاجة أهله فأقیمت الصلاة فخرج (۶۷۶).

خدیجه دختر خویلد

جبرئیل در غار حرا به پیامبر ﷺ گفت:

«این خدیجه است که با ظرفی پر از غذا به سوی تو می‌آید، وقتی نزد تو آمد از طرف من و پروردگارش سلام کن، و او را مژده بده که خداوند در بهشت برایش خانه‌ای از جواهرات نفیس درست نموده که داد و فریاد و خستگی در آن خانه وجود ندارد»^۱.

پایان ایام جاهلیت

در زمانی که اهل مکه مشرک بودند و کعبه مملو از بت‌های قریش، بود، در یکی از روزها زنان مکه برای جشن عید در مسجد الحرام جمع شده بودند در حالی که آن‌ها سرگرم سرور و شادی بودند مردی ناشناخته از کنار شان در حال عبور بود، مرد منظره زیبای جشن را که پیر زنان و دختران جوان مشغول شادی بودند مشاهده کرده و ایستاد، نگاهی به زنان و به بت‌هایی که اطرافشان بود انداخت، لبخند بر لبانش نقش بسته بود گویا می‌خواست چیزی بگوید، ناگهان فریاد برآورد: ای زنان قریشی! به زودی پیامبری در میان قوم شما مبعوث خواهد شد، برای هر یک از شما ممکن بود او را به همسری برگزینند.

این مرد با سخن خود، شادی و هیاهوی زنان را متوقف کرد و زنان قریشی با تعجب و حیرت به این مرد ناشناخته خیره شده بودند، و به همدیگر نگاه کرده و از هم می‌پرسیدند: این مرد ناشناخته چه کسی هست که با ما چنین سخن می‌گوید؟!

۱- بخاری مناقب الأنصار در فضائل الصحابة به شماره ۲۴۳۲ و ۲۴۳۳ این حدیث را روایت نموده است.

هدفش از این سخن چیست؟!

بعد از اینکه به آن مرد نگاه کردند در پاسخ به یکدیگر گفتند: این مرد غالباً یهودی است و فردی ناشناخته و متعلق به این دیار نیست!! و او جز مسخره و عیب جویی از بت هایمان دیگر هدفی نداشته است. در اینجا بود که همه زنان یک صدا دشنام و ناسزا نثار آن مرد کردند و بعضی به سوی او سنگ پرتاب نمود که در نتیجه آن مرد از آن‌ها دور شد.

اما در میان آن‌ها فقط یکی بود که آن مرد را اذیت نکرد و دشنام نداد، زیرا او می‌دانست که این بت‌ها را نباید پرستش کرد، زنان قریشی نیز می‌دانستند که آن زن به دین قریش نیست اما از آنجا که مقامش بالا بود کسی در مورد عقیده‌اش شک نمی‌کرد و به خاطر جایگاه و مقام بزرگ اجتماعی و شهرت نیکویش کسی به خود اجازه انتقاد از او را نمیداد.

این زن، زنی بود که در میان قومش به طاهره (پاکیزه) معروف بود و بانو و سرور زنان قریش لقب یافته بود.

این زن، خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالمعزی بن قصی^۱ بود که از نظر نسبی جزو زنان متوسط قریش به شمار می‌رفت.

خدیجه از دیگر زنان قریش شریف‌تر، ثروتمندتر و امانت‌دارتر بود، عفت و پاکدامنی او نیز زبانزده همه بود، به خاطر این صفات نیکو از جایگاه و مقام بالایی در میان قومش برخوردار بود.

مؤرخین^۲ در مورد او چنین نوشته‌اند: «مادر قاسم، قریشی اسدی، مادر فرزندان پیامبر ﷺ اولین کسی که به آنحضرت ﷺ ایمان آورد و او را قبل از همه تصدیق و تأیید نمود و به او اطمینان داد، زنی که به کمال رسیده بود، عاقل و متدین و بزرگوار

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۰۹ و به بعد.

۲- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۱۰.

و پاکدامن و از اهل بهشت بود، رسول اکرم ﷺ همیشه او را تعرف و ذکر خیرش را می‌نمود و او را از سایر امهات المؤمنین برتر می‌دانست و چنان در بزرگداشت او مبالغه می‌کرد که عایشه می‌گوید: به هیچ زنی به اندازه خدیجه رشک و غیرت نبرده‌ام^۱. زیرا پیامبر ﷺ زیاد از خدیجه یاد می‌نمود.

و چون خدیجه برای پیامبر بسیار عزیز و گرامی بود قبل از خدیجه با زنی دیگر ازدواج نکرد و نیز تا زمانی که خدیجه زنده بود با زنی دیگر ازدواج ننمود، خداوند چند فرزند از خدیجه به پیامبر ﷺ داد.

خدیجه مالش را برای پیامبر ﷺ خرج می‌نمود و پیامبر برای او تجارت می‌کرد. خداوند پیامبر ﷺ را دستور داد تا به خدیجه مژده خانه‌ای ساخته شده از مروارید را در بهشت بدهد که داد و فریاد و خستگی در آن راه ندارد، و خدیجه بارها از زبان عمو زاده‌اش ورقه بن نوفل شنیده بود که او خدیجه را به آینده‌ای روشن و پاکیزه و به دین صحیح و آیین یکتاپرستی مژده داده بود.

ازدواج با پیامبر ﷺ

وقتی سن پیامبر ﷺ به بیست سالگی رسید، به خاطر امانتداری و صداقت در مکه او را به نام محمد امین می‌شناختند، در یکی از روزها ابوطالب عموی پیامبر ﷺ به او گفت: برادرزاده عزیز، من فردی هستم که ثروتی ندارم، و مشکلات روزگار، زندگی را برایمان دشوار نموده و سال‌های سختی را گذرانده‌ام، و ثروت و تجارتی ندارم، اکنون کاروان قوم تو برای تجارت آماده حرکت به سوی شام است، خدیجه دختر خویلد به افرادی از قریش شترهایش را می‌دهد تا با مال او برایش تجارت کنند و این افراد نیز سود می‌برند. اگر تو نزد خدیجه بروی و برای رفتن به سوی شام و تجارت برای خدیجه اظهار آمادگی کنی تو را بر دیگران ترجیح خواهد داد، چون از

۱- بخاری ۱۰۲/۷، ۱۰۳ در فضائل أصحاب النبی باب تزویج النبی خدیجه و فضلها.

صداقت و امانتداری تو خبر دارد.^۱

پیامبر ﷺ در مورد سخنان عمویش به فکر فرو رفت، اما ابوطالب تفکر محمد ﷺ را قطع کرده وگفت: گر چه دوست ندارم تو به شام بروی، زیرا می ترسم یهودیان قصد سوئی به جانت کنند، اما چاره ای جز این نیست.^۲

خدیجه زنی امانتدار، شریف و تاجری ماهر بود که کاروان تجاری او در کنار دیگر کاروان های قریش از همه جای دنیا سر می زد. خدیجه اموال خود را به مردانی می سپرد و هرچه سود به دست می آمد نیمی از آن را به همان افراد می داد، مهارت قریشی ها نیز در تجارت مشهور بود.

پیامبر ﷺ به ابوطالب گفت: شاید خدیجه خودش دنبال من کسی را بفرستد. ابوطالب گفت: می ترسم کسی قبل از تو نزد خدیجه برود و مالش را تحویل گیرد. سخن ابوطالب با برادرزاده اش محمد، اینجا به پایان رسید و از همدیگر جدا شدند.^۳

خدیجه از گفتگوی ابوطالب و محمد ﷺ بطریقی آگاه شد، او محمد ﷺ را می شناخت که صداقت و امانت وی در مکه زبانزده خاص و عام است و مردم او را صادق و امین می خوانند. خدیجه گفت: نمی دانسته ام که او چنین چیزی می خواهد، سپس کسی را دنبال محمد ﷺ فرستاد وگفت: به محمد بگو: از آن جا که تو فردی هستی راستگو و امانتدار، کاروان تجاری مرا به شام ببر و من دو برابر دیگران به تو مزد خواهم داد.

پیامبر ﷺ بعد از شنیدن پیام خدیجه نزد عمویش ابوطالب برگشت و آنچه از خدیجه شنیده بود برایش تعریف نمود، ابوطالب گفت: برادرزاده ام! این روزی را

۱- عیون الأثر از ابن سید الناس ج ۱ ص ۱۱۶ چاپ دارالتراث، مکتبه ابن کثیر دمشق.

۲- حواله گذشته.

۳- حواله گذشته.

خداوند به تو حواله نموده است. کاروان خدیجه آماده شد و پیامبر ﷺ و میسره غلام خدیجه به سوی شام حرکت کردند، عموهای پیامبر ﷺ حمزه و ابوطالب کاروان‌های دیگر را سفارش کردند که مواظب برادرزاده شان باشند، کاروان به راه خود ادامه داد تا اینکه به منطقه شام به شهر بصری رسید، محمد و میسره در بازار بصری نزدیک عبادتگاه راهبی بنام «نسطورا» زیر درختی اقامت گزیدند، راهب که میسره را از قبل می‌شناخت نزد میسره آمد و گفت: مردی که درسایه آن درخت نشسته چه کسی هست؟ میسره گفت: او قریشی و از اهل حرم است، راهب به او گفت: آن مردی که زیر درخت نشسته پیامبر است، سپس از میسره پرسید: آیا چشم‌هایش کمی قرمز هستند؟ میسره گفت: بله، راهب گفت: او آخرین پیامبر است.

میسره علاوه بر امانتداری، حسن رفاقت و فایده زیاد در تجارت چیزهای دیگری نیز در این سفر مشاهده نمود، او می‌دید که هنگام ظهر که هوا به شدت گرم می‌شد دو فرشته پیامبر را که سوار بر شتر بود سایه می‌کردند تا از گرمای آفتاب در امان بماند.^۱

میسره و پیامبر ﷺ از شام به سوی مکه بازگشتند قلب میسره از محبت پیامبر ﷺ مالا مال بود. میسره به اندازه‌ای پیامبر ﷺ را دوست می‌داشت که گویا برده پیامبر است. چون آن‌ها به مکه رسیدند دیدند که خدیجه در هنگام ظهر بیرون از خانه همراه چند زن که نفیسه دختر منبه هم در میان آن‌ها به چشم می‌خورد منتظر پیامبر ﷺ و میسره بودند، پیامبر ﷺ نزد خدیجه آمد و او را از فایده و سودی که در این تجارت عاید شده بود خبر کرد، خدیجه خوشحال شد و مزد پیامبر ﷺ را دو چندان پرداخت نمود. نفیسه دختر منبه می‌گوید که خدیجه بعد از بازگشت پیامبر ﷺ مرا نزد او فرستاد تا از او خبرگیری نمایم، و من نزد پیامبر ﷺ رفتم، و به او گفتم که محمد

چرا ازدواج نمی‌کنی؟ او گفت: چیزی در دست ندارم که ازدواج نمایم.
 نفیسه به او گفت: اگر زنی که در ثروت و زیبایی و شرافت مشهور و هم طراز تو
 باشد و خودش بخواهد با تو ازدواج کند آیا می‌پذیری؟

پیامبر ﷺ گفت: او چه کسی است؟ نفیسه گفت: خدیجه، پیامبر ﷺ فرمود:
 خوب، من چگونه می‌توانم این کار را بکنم؟
 نفیسه گفت: خودم این کار را انجام می‌دهم^۱.

نفیسه دختر منبه نزد خدیجه آمد و او را خبر کرد، خدیجه کسی را نزد پیامبر ﷺ
 فرستاد تا در موعد مقرر حضور بهم رساند. و نیز خدیجه کسی را نزد عمویش
 عمرو بن اسد فرستاد تا بیاید و او را به عقد محمد در بیاورد و برادر خدیجه عروه بن
 خویلد در کنارش بود. روز ازدواج تعیین گردید و در همان روز محمد و عموهایش و
 تعدادی از بنی هاشم و عموی خدیجه و برادرش و تعدادی از خویشاوندان او، در
 خانه خدیجه جمع شدند. و ابوطالب عموی پیامبر ﷺ سخن را آغاز نمود و گفت:
 سپاس خداوندی را که ما را پرده دار و پاسبان و خادم خانه‌اش (کعبه) گردانیده است.
 برادرزاده ام از هر فردی که با او مقایسه شود شریف‌تر و عاقل‌تر و بهتر است، گرچه
 ثروت و مالش اندک است.

اما باید دانست که مال سایه‌ای است که از بین می‌رود و چیزی است که همواره
 در معرض دگرگونی و نابودی قرار دارد. سپس ابوطالب گفت: محمد علاقه مند است
 با خدیجه ازدواج کند و خدیجه نیز علاقه دارد با او ازدواج کند، سپس مقدار مهریه را
 اعلام کرد.

در این هنگام عموی خدیجه عمرو بن اسد بلند شد و خوبی محمد را بیان نمود
 و اعلام کرد که خدیجه را با ۲۰ شتر به عقد محمد در می‌آورم، سپس شترهایی در
 خانه خدیجه سربریدند و به مردم غذا داده شد و از آن‌ها پذیرایی به عمل آمد، و بعد

۱- عیون الأثر والسیرة النبویة ۱/۱۹۰.

بانوی بزرگ قریش با امین قریش زندگی زناشویی را آغاز نمودند. محمد ﷺ که کودکی خود را با یتیمی سپری کرده بود و خواهر و برادری نیز نداشت محبت خدیجه همسر مهربان او همه این کمبودها را در زندگی وی رفع کرد، خدیجه غلامش زید بن حارثه را به پیامبر ﷺ هدیه کرد و پیامبر ﷺ او را آزاد نمود و به فرزندی خود قبول کرد، بعد از مدتی اولین فرزند پیامبر ﷺ، زینب به دنیا آمد، بعد از او قاسم و ام کلثوم ورقیه به ترتیب پا به دنیا گذاشتند و آخرین فرزند خدیجه فاطمه زهرا (علیها السلام) بود و این چنین خدیجه مادر چهار فرزند پیامبر ﷺ می باشد.

عملکرد خدیجه با دعوت و رسالت

پانزده سال از ازدواج خدیجه و محمد ﷺ گذشت و در این دوران خدیجه در همه امور زندگی به شوهرش کمک نمود پیامبر ﷺ اوقات طولانی را به گوشه نشینی و عبادت در غار حرا می گذراند و چون از آنجا به خانه برمیگشت خدیجه با مهربانی و عشق و علاقه او را به آغوش می گرفت. در یکی از روزها برخلاف عادت، محمد ﷺ در وقت همیشگی به خانه نیامد و بر اثر تاخیر ایشان اضطراب و پریشانی تمام وجود خدیجه را فرا گرفته بود، ناگهان محمد ﷺ در حالی که بدنش می لرزید و عرق می ریخت وارد خانه شد و گفت: مرا بپوشانید، مرا بپوشانید.

خدیجه شتابان او را با چادری پوشاند، محمد ﷺ داستان آمدن فرشته در غار حرا را تعریف کرد، خدیجه بلافاصله نزد ورقه بن نوفل رفته و او را از ماجرا آگاه کرد، ورقه او را خبر کرد که محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شده است، خدیجه نزد محمد ﷺ آمده و به او گفت: خوشحال باش ای پسر عمویم، و پایداری کن، سوگند به ذاتی که جان خدیجه در دست اوست امیدوارم که تو پیامبر این امت باشی.

خدیجه مسلمان شد و ستم قریش و مبارزه آن‌ها با دعوت پیامبر ﷺ آغاز گردید و خدیجه شاهد ستم‌هایی بود که قریش بر پیامبر ﷺ روا می داشتند، او ستم ام جمیل

وشوهرش ابولهب را که بر پیامبر می‌کردند می‌دید و مشاهده می‌کرد که چگونه پیامبر ﷺ و دعوتش را به باد مسخره می‌گیرند، اما خدیجه در برابر همه این مشکلات صبر را پیشه کرد و مقاومت نمود.

رقیه دختر پیامبر ﷺ و خدیجه به عقد ازدواج عثمان بن عفان در آمد، بعد از درگذشت رقیه، دختر دیگر پیامبر ﷺ به نام ام کلثوم به عقد عثمان در آمد، دختر دیگر پیامبر، زینب با پسر خاله‌اش ابوالعاص بن الربیع که مادرش هاله بنت خویلد بود ازدواج نمود و فاطمه زهرا نیز به عقد علی مرتضیٰ ﷺ درآمد. قریش بر اثر دشمنی با دعوت محمد ﷺ با بنی هاشم قطع رابطه نموده و آن‌ها را به دره‌ها و کوه‌های اطراف مکه بیرون راندند و هرگونه داد و ستد با آن‌ها را ممنوع اعلام کردند خدیجه با جان و مالش همراه پیامبر ﷺ راهی اطراف مکه شد و تمام دارایی خود را در راه خدا خرج نمود و تحریم قریش سه سال ادامه پیدا کرد که سال‌های بسیار سختی در زندگی پیامبر و خدیجه و دیگر بنی هاشم بود.

کوچ در میان دره‌ها مشکل بود بنابراین سلامتی خدیجه در خطر قرار گرفت، اما بعد از مدتی که تحریم لغو شد با قلبی سرشار از ایمان و تقوا به خانه‌اش برگشت. خدیجه بعد از لغو شدن تحریم پژمرده و ضعیف شد پیامبر ﷺ از اینکه خدیجه بیمار بود پریشان گردید، اما از آن جا که به تقدیر و قضای الهی ایمان داشت آرام گرفت. در یکی از روزها، خدیجه به ندای پروردگار لبیک گفت و در سن ۶۵ سالگی جان به جان آفرین تسلیم نمود، رسول اکرم ﷺ پیشاپیش او را مژده بهشت داده بود.

زیرا خداوند، پیامبر ﷺ را گفته بود که «بشر خدیجة بیت فی الجنة من قصب، لا صخب فیه ولا نصب».

و خدیجه در دامنه کوهی در قسمت بالای مکه بنام «جبل الحجون» در مقبره خانواده خود به خاک سپرده شد و رسول اکرم ﷺ او را با دست‌های خود در قبر

گذاشت.

خداوند ام المؤمنین را رحمت کند و از او راضی باشد.

سوده دختر زمه

خداوند متعال فرموده است:

﴿رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۱۲۸].

«ای پروردگارا! ما دو نفر را چنان کن که مخلص و منقاد فرمان تو باشیم و از فرزندان ما ملت و جماعتی پدید آور که تسلیم تو باشند و طرز عبادت خویش را به ما نشان بده و بر ما ببخشای، بی گمان تو بس توبه پذیر و مهربانی.»

آغاز شگفت‌انگیز

بر اثر ستم مشرکین مکه پیامبر ﷺ اصحاب و یارانش را دستور داد تا به حبشه هجرت کنند، سوده اسلام آورده بود شوهرش سکران بن عمرو اسلام را پذیرفت و سوده و شوهرش جزء آن هشت نفر از بنی عامر بودند که در هجرت دوم، سرزمین و اموال خود را در مکه ترک کرده و از طریق دریا راهی حبشه شدند، زیرا نجاشی پادشاه حبشه پادشاهی مهربان و جوانمرد بود.

سوده مدت زمانی را در حبشه سپری کرد، بعد به مکه برای ادامه دادن راه صلح و اسلام بازگشت.

این آغاز داستان زندگی سوده بود، اما زندگی نامه سوده بیشتر از این است که اکنون از آن سخن می‌گوییم^۱.

۱- برای سیره سوده به چند مرجع مراجعه نموده‌ام که عبارتند از: سیر أعلام النبلاء ترجمه ۴۰ ج ص ۲۶۵، وأسد الغابة (۱۵۷/۶) ترجمه شماره (۷۰۷۲) و الإصابة ۳۳۰/۴ و الاستيعاب ۳۱۷/۴، وطبقات ابن سعد ج ۸ ص ۵۲ ك ۵۸ و البداية والنهاية ۶/۶

سوده خواب می بیند

سوده به شوهرش سکران بن عمرو گفت: پسر عمویم! دیشب خواب دیدم که پیامبر ﷺ پای روی گردنم گذاشته است...!! بعد لحظه‌ای سکوت کرد و سپس سخنش را ادامه داد و تعبیر این خواب چیست؟!

سکران لحظه‌ای ساکت شد و در مورد تعبیر خواب همسرش به فکر فرو رفت، سپس گفت: اگر خواب تو درست باشد، من می‌میرم و پیامبر ﷺ با تو ازدواج خواهد کرد.

سوده تعبیری که شوهرش خواب او را کرده بود بعید دانسته و آن را نپذیرفت و اظهار نظری در مورد تعبیر همسرش ننمود.

بعد از مدتی سکران بن عمرو بیمار شد، سوده به تیمار داری و پرستاری از همسرش مشغول بود. در صبح یکی از روزها که سوده در کنار همسرش مشغول رسیدگی به او بود به شوهرش گفت: دیشب خواب دیدم که به پهلو دراز کشیده ام و ماه همچون شیشه‌ای شکست و از آسمان روی من فرو ریخت... سوده لحظه‌ای سکوت کرد سپس به سخنش ادامه داد و گفت: تعبیر این خواب چیست؟!

سکران بین عمرو به یاد خوابی افتاد که در گذشته‌ای دور همسرش برای او تعریف کرده بود، بعد گفت: ای سوده! من در بستر بیماری خواهم مرد، و پیامبر ﷺ با تو ازدواج خواهد کرد.

سوده از تعبیری که شوهرش در مورد خواب به عمل آورد وحشت نمود و با خودش گفت: این تعبیر درست نیست، و شوهرش را به حال خودش رها کرد.

دیری نگذشت که سکران چشم از جهان فرو بست و سوده برای از دست دادن شوهرش که پسر عمویش بود، به شدت غمگین شد.

ازدواج

در آن روزها و در میان آن همه اندوه و غم، ابوطالب عموی پیامبر ﷺ و خدیجه در گذشتند و پیامبر ﷺ ازدست دادن عمو و همسرش به شدت غمگین بود.

اصحاب پیامبر ﷺ ناراحتی پیامبر را احساس نمودند و به فکر چاره افتادند که چگونه پیامبر ﷺ را از این وضعیت بحرانی و فضای افسرده برهانند.

بنابر این خوله دختر حکیم همسر عثمان بن مظعون یکی از زنان مهاجر به حبشه را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند، خوله نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! تو را می‌بینم که بر اثر ازدست دادن خدیجه خیلی غمگین هستی.

پیامبر ﷺ فرمود: آری، درست است خدیجه کدبانوی خانه‌ام و مادر فرزندانم بود.

خوله گفت: چرا با زنی ازدواج نمی‌کنی که جای خدیجه را پر کند؟! سپس گفت: می‌توانی با عایشه یا سوده ازدواج کنی، پیامبر ﷺ بعد از کمی تأمل گفت: برو در مورد ازدواج من با آن دو صحبت کن.

خوله نزد سوده که درخانه پدرش بود رفت و گفت: آیا می‌دانی که خداوند چه خیر و برکت بزرگی برایت آورده؟! سوده با تعجب از خوله پرسید آن خیر و برکت چیست؟!

خوله گفت: پیامبر ﷺ مرا فرستاده تا تو را برای او خواستگاری کنم. سوده بلا فاصله به یاد خوابی که دیده بود و تعبیری که شوهرش در مورد آن خواب کرده بود افتاد.

سوده گفت: دوست دارم این پیوند انجام گیرد!

نزد پدرم برو و مسئله را با او در میان بگذار.

خوله نزد پدر سوده و پیرمردی بود و چشمانش تار و ضعیف شده بودند رفت و به او گفت: مرا محمد برای خواستگاری سوده فرستاده است.

پدر سوده گفت: مرد مناسبی است. سوده چه می‌گوید؟
 خوله گفت: سوده راضی است و دوست دارد این پیوند صورت گیرد.
 پدر سوده گفت: سوده را نزد من بیار، هنگامی که سوده آمد پدرش جریان را با او
 در میان گذاشت، سوده نیز موافقت نمود. آنگاه پدر سوده محمد ﷺ را به خانه‌اش
 خواند و دختر خود را به عقد او در آورد و بدین صورت سوده پا به خانه محمد ﷺ
 گذاشت. و آنحضرت ﷺ از ازدواج با عایشه به خاطر کوچکی سنش منصرف
 گردید.

سوده دختر زمعه بن قیس عامری اولین زنی بود که پیامبر ﷺ بعد از وفات
 خدیجه با او ازدواج کرد و نیز تا سه سال تنها زن پیامبر ﷺ بود که بعد از گذشت سه
 سال پیامبر ﷺ با عایشه ازدواج کرد و او را به خانه خود آورد.^۱
 سوده زنی شریف و بزرگوار بود^۲ و کسی بود که به خاطر بالا بودن سنش نوبت
 خود را به عایشه هدیه نمود.^۳

سوده احادیث پیامبر ﷺ را روایت می‌نمود و بخاری احادیث او را ذکر کرده
 است. ابن عباس نیز از سوده حدیث روایت می‌کرد.

روزی سوده به پیامبر ﷺ گفت: ای رسول خدا! دیشب در نماز به شما اقتدا
 نمودم و شما چنان رکوع را طولانی کردید که من بینی ام را با دست گرفتم تا مبادا
 خون از بینی ام بیرون بیاید، رسول اکرم ﷺ خوشحال شد و تبسم نمود.
 هنگامی که پیامبر ﷺ به مدینه تشریف آورد زید و ابورافع را به مکه فرستاد و به
 آن‌ها دو شتر و پانصد درهم داد تا خانواده او را از مکه به مدینه بیاورند، زید و ابورافع

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۶۵.

۲- سیر أعلام النبلاء ص ۱۶۵.

۳- بخاری ۲۷۴/۹، باب المرأة تهب یومها لزوجهها.

به مکه رفته و فاطمه و ام کلثوم و سوده بنت زمعه و ام ایمن و اسامه فرزند زید رضی الله عنه را به مدینه آوردند.

سوده در ماه شوال سال پنجاه و چهار هجری یعنی چهل سال بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله دار فانی را وداع گفت و از جهان چشم فرو بست. او عمر دراز خود را با عبادت و ذکر الهی گذرانده بود.

رحمت خداوند بر ام المؤمنین سوده باد.

عایشه^۱

«سه شب تو را در خواب دیدم که فرشته تو را در حالی که در پارچه‌ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می‌آورد، من پارچه را از چهره ات برداشتم دیدم که تو هستی، وگفتم: اگر از جانب خدا است این کار انجام خواهد گرفت»^۲. (پیامبر ﷺ به عایشه).

ازدواج آسمانی

خوابی که پیامبر ﷺ در آن عایشه را دیده بود و شب دوم نیز دو باره آن خواب را دید در آنصدایی شنید که کسی به او گفت: ای پیامبر خدا! این زن غم‌های تو را کاهش می‌دهد و جان‌شین خوبی برای خدیجه خواهد بود.

پیامبر ﷺ تعجب کرد که در دو شب پی در پی چنین خواب می‌بیند! بنابراین فرمود: اگر این خواب از جانب خداوند باشد خداوند آن را به انجام خواهد رساند. و آنچه بیشتر، پیامبر ﷺ را به تعجب و حیرت وا می‌داشت این بود که: عایشه دختر ابوبکر هنوز کم سن و سال بود، چگونه می‌توان با دختر بچه‌ای در این سن و سال ازدواج کرد؟! و چگونه این دختر بچه کوچولو می‌تواند جای خالی خدیجه را پر کند؟

۱- برای نوشتن چند صفحه ازسیرت عایشه به مراجع زیادی مراجعه نموده‌ایم که بعضی عبارتند از: طبقات ابن سعد ج ۸ - أسد الغابة ج ۶، سیر أعلام النبلاء ج ۲، الاستیعاب ج ۴ ص ۳۴۸، البداية والنهاية ۹۱/۸، ج ۳ ص ۱۳۰ - وفیات الاعیان ج ۳ ص ۱۶ - صحیح بخاری - فضائل الصحابه ۸۶۸، ۸۷۸ - وعیون الأثر ۳۷۸، ۳۸۰.

۲- بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذکر فرموده است مثلاً در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه و قدومها المدینه به شماره ۳۸۹۵ این حدیث را بیان داشته است.

پیامبر ﷺ طبق عادت همیشگی همواره به خانه دوست خود ابوبکر ﷺ رفت و آمد می‌کرد، عایشه بزرگ شده بود، بعد از وفات خدیجه، خوله دختر حکیم زن عثمان بن مظعون نزد پیامبر ﷺ آمد و به او پیشنهاد کرد تا با سوده و عایشه ازدواج نماید، پیامبر ﷺ به خوله فرمود: «نزد آن‌ها برو و در مورد ازدواج با من سخن بگو».

پیامبر ﷺ با سوده ازدواج کرد و در همان وقت خوله به خانه ابوبکر صدیق ﷺ نزد همسر ابوبکر، (ام رومان) دختر عامر رفت. ام رومان زنی بود که پیامبر در مورد او فرمود: هر کسی دوست دارد که به یکی از حوره‌های بهشت نگاه کند به ام رومان نگاه کند^۱.

خوله گفت: آیا می‌دانی که خداوند چه خیر و برکتی بر شما نازل کرده است؟ ام رومان با خوشحالی پرسید آن خیر و برکت چیست؟ خوله گفت: مرا پیامبر خدا ﷺ فرستاده تا عایشه را برای او خواستگاری کنم.

ام رومان گفت: منتظر باش تا ابوبکر بیاید.

ابوبکر آمد و خوله به او گفت: خداوند خیر و برکت بزرگی به شما عنایت فرموده است! ابوبکر پرسید چه خیر و برکتی؟ خوله گفت: مرا پیامبر ﷺ برای خواستگاری عایشه فرستاده است. ابوبکر گفت: عایشه برادرزاده آن حضرت به حساب می‌رود، آیا مناسب است که او با برادرزاده‌اش ازدواج کند؟

رسول اکرم ﷺ وقتی گفته ابوبکر را از زبان خوله شنید گفت: برگرد و به ابوبکر بگو تو برادر اسلامی و دینی من هستی و ایرادی ندارد که من با دختر تو ازدواج کنم.

وقتی خوله نزد ابوبکر بازگشت و به او خبر داد که این ازدواج ممنوعیت و اشکالی ندارد. ابوبکر به خوله گفت: منتظر باش تا برگردم. وقتی ابوبکر خانه را ترک کرد، ام رومان به خوله گفت: عایشه نامزد جیبیر فرزند مطعم بن عدی است و ابوبکر تاکنون

۱- أسد الغابة ج ۶ ص ۳۳۱، طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۲۷۷.

هیچ وعده ای از وعده‌هایش را خلاف نکرده است و مطعم و فرزند او از مشرکین بودند، هنگامی که ابوبکر نزد آن‌ها رفت و آن‌ها را از خواستگاری عایشه مطلع کرد، مادر جبیر به مطعم گفت: اگر فرزند مان با دختر ابوبکر ازدواج کند از دین قریش بر می‌گردد و ممکن است دین محمد ﷺ را که دوست ابوبکر است بپذیرد بنابراین نباید فرزند مان با دختر ابوبکر ازدواج کند. ابوبکر از وعده‌اش آزاد شد چون او هرگز دخترش را به عقد فرد مشرکی در نمی‌آورد، ابوبکر به خانه برگشت و با ازدواج پیامبر ﷺ با عایشه موافقت کرد.

در آن هنگام عایشه دختر بچه‌ای هفت ساله بود. و حالات آغازین اسلام و ستم مشرکین را که بر پیامبر ﷺ روا می‌داشتند مشاهده می‌نمود.

مسلمین به حبشه هجرت کردند، پیامبر ﷺ از خانه ابوبکر به سوی مدینه هجرت نمود.

بعد از اینکه پیامبر ﷺ در مدینه مستقر شد ابوبکر فرزندش عبدالله را فرستاد تا خانواده او را از مکه بیاورد. خانواده ابوبکر از مکه به سوی مدینه رهسپار گردید بعد از رسیدن به مدینه مدت درازی گذشت تا اینکه عایشه با پیامبر ﷺ ازدواج و به خانه او برده شد. برای عروسی پیامبر ﷺ جشن ولیمه برقرار نگردید و هیچ حیوانی سربریده نشد، بلکه کمی شیر از خانه سعد بن عباده آورده شده و هر دو از آن نوشیدند و عایشه به همسری پیامبر ﷺ در آمد.

فضیلت عایشه رضی الله عنها

عایشه در مورد خود چنین می‌گوید: هفت امتیاز به من داده شده که به جز به مریم دختر عمران، به کسی دیگر از زنان چنین امتیازاتی داده نشده است.

جبرئیل علیه السلام در خواب، صورت مرا به پیامبر نشان داده و به او گفت که با من ازدواج کند، من تنها زن دو شیزه پیامبر ﷺ هستم، رسول اکرم ﷺ در حالی از دنیا

رفت که سرش در آغوش من قرار داشت، او را در خانه ام دفن کردند، فرشتگان اطراف خانه ام حلقه زده بودند، پیامبر ﷺ با من در بستر خواب بود که وحی نازل شد، و من دختر خلیفه پیامبر و تصدیق کننده او، هستم و نزد شخصی پاکیزه بودم، و به من وعده بخشش و روزی خوب نزد خداوند داده شده است.^۱

ذهبی در مورد حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: «او مطلقاً، فقیه ترین زن امت اسلامی است». عمرو بن عاص رضی الله عنه از پیامبر ﷺ پرسید: ای پیامبر خدا! چه کسی را از همه مردم بیشتر دوست دارید؟ فرمود: عایشه را. عمرو گفت: از مردان چه کسی را بیشتر از همه دوست داری؟ فرمود: پدر عایشه ابوبکر را.^۲

بعضی مردم در غزوه بنی مصطلق عایشه را تهمت زده و بر او دروغ بستند اما خداوند از آسمان آیه فرستاد و او را تبرئه نمود و به پاکدامنی او شهادت داد.

عایشه، پیامبر ﷺ را به شدت دوست می داشت تا جایی که در این مورد با دیگران رقابت می کرد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله به عایشه گفت: دوستی من نسبت به تو حلقه آهنی و ناگسستگی است.

از بس که پیامبر برادر را دوست داشت و او نیز به پیامبر ﷺ محبت می ورزید، همیشه می گفت: دوست دارم زنان خانواده ما در ماه شوال ازدواج کنند. وقتی پرسید که چرا؟ گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله مرا در ماه شوال عقد کرد و در شوال مرا به خانه خود برد، و من از همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بهره بیشتری از آن حضرت بردم.

او بر اثر محبت پیامبر صلی الله علیه و آله غیرتش جوش می کرد و رشک می برد، پیامبر صلی الله علیه و آله با لبخند می پرسید: غیرت ات و جوش کرد؟ عایشه می گفت: چگونه بر محبت پیامبر

۱- ذهبی در سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۱۴۱، از شبر بن ولید... از علی بن زید بن جدعان از مادر بزرگش روایت کرده است.

۲- بخاری ۱۹/۷ فضائل اصحاب النبی، و مسلم در الفضائل ۲۳۸۴ روایت کرده است.

خدا ﷺ غیرتم جوش نکند وبر دیگران رشک نبرم. عایشه می گوید: در هنگام وفات پیامبر ﷺ دیدم ایشان ﷺ در آغوشم سنگینی می کند به چهره اش نگاه کردم دیدم چشم هایش را باز کرده و به سوی آسمان نگاه دوخته ومی گوید: بلکه یار و دوست بالا را اختیار می کنم.

گفتم: ای پیامبر خدا! به تو اختیار داده شده که از دنیا و آخرت یکی را قبول کنی وسوگند به ذاتی که تو را به حق مبعوث داشته تو بهترین اختیار کردی، رسول اکرم ﷺ در آغوش من وفات کرد، سرش را بر بالش گذاشتم وبلند شدم وبا دیگر زن ها شروع به گریه کردن نمودم^۱.

عایشه رضی الله عنها سال های زیادی بعد از پیامبر ﷺ زنده بود و مرجع اساسی مسلمین در حدیث وسنت وفقه به شمار می رفت.

معتمدین وبزرگان تابعین که در عصر عایشه زیسته اند در مورد او می گویند: اگر علم و دانش عایشه با علم زنان پیامبر ﷺ و تمام زنان دنیا مقایسه شود، علم عایشه بیشتر خواهد بود^۲.

عایشه هزاران حدیث از احادیث پیامبر ﷺ را حفظ کرده بود. عایشه در ماه رمضان در سن (۶۶)^۳ سالگی از این جهان رخت بریست. ابوهریره نماز جنازه او را خواند وبزرگ بانوی اسلام در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. وقتی ام سلمه را خبر کردند که عایشه فوت کرده است گفت: سوگند به خدا که پیامبر ﷺ او را از همه بیشتر دوست می داشت به جز پدرش که از همه مردم نزد پیامبر محبوب تر بود^۴.

۱- تاریخ الطبری ج ۳ ص ۱۶۷

۲- ابن شهاب الزهری در الإصابه ج ۳ ص ۱۴۰.

۳- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۷۶.

۴- اعلام النبلاء ج ۲.

حفصه دختر عمر رضی الله عنهما^۱

«حفصه با کسی ازدواج خواهد کرد که از عثمان بهتر است و عثمان با کسی ازدواج می‌کند که از حفصه بهتر است»^۲. رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

داستان ازدواج

کلماتی که به عنوان در آمدی بر سیره حفصه در ابتدای صفحه ذکر شد کلماتی هستند که پیامبر صلی الله علیه و آله با این کلمات چهره اندوهگین و افسرده عمر بن خطاب را شاد و بیشاش نمود. حفصه دختر عمر، شوهرش «نیس بن حذیف سهمی» را از دست داده بود اما خودش هنوز جوان و کوچک بود.^۳

عمر رضی الله عنه نزد ابوبکر رضی الله عنه رفت و به او پیشنهاد کرد که با دخترش حفصه ازدواج کند اما ابوبکر سکوت را اختیار کرد و چیزی نگفت و عمر نزد عثمان رضی الله عنه رفت و به او گفت که با دخترم ازدواج کن. عثمان گفت: من قصد ازدواج ندارم، احساسات عمر جریحه‌دار شده و او احساس می‌کرد که رفتار ابوبکر و عثمان مناسب با شخصیت عمر نبوده است، بنابر این عمر اندوهگین و افسرده نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این جمله عمر را مسرور نمود و به عمر گفت: حفصه با کسی ازدواج می‌کند که از عثمان بهتر است و عثمان با کسی ازدواج خواهد کرد که از حفصه بهتر است.

۱- مهم‌ترین منابع در نوشتن شرح حال مختصر حفصه عبارتند از: سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۲۷، مسند احمد ج ۶ ص ۳۸۳ نسب قریش ص ۴۳۸، الكامل لابن اثیر، تاریخ الطبری ج ۲ ص ۵۸، ۲۱۳، ۲۲۶، أسد الغابة ۶ ص ۶۵، ۶۷ - عیون الأثر ۲ ص ۳۰۲، الإصابة ج ۴ ص ۲۶۴ - الحلیة ج ۲ ص ۵۰.

۲- بخاری، النکاح ۸۱/۹، ۸۵ - به شماره ۵۱۲۲ باب عرض الإنسان ابنته وأخته علی أهل الخیر

۳- شوهر حفصه در جنگ بدر زخمی شد و بعدا درگذشت.

عمر هدف پیامبر ﷺ را فهمید و دانست که او با این کلمات از حفصه خواستگاری می‌کند، بنابراین این با شادی و سرور به خانه برگشت و در راه ابوبکر را دید ابوبکر از گفتگوی او و پیامبر ﷺ خبر شده بود، بنابراین به عمر گفت: هنگامی که تو به من پیشنهاد کردی که با دختری حفصه ازدواج کنم و من نپذیرفتم شاید از من ناراحت و خشمگین شدی. اما من چون شنیده بودم که پیامبر ﷺ فرمود که قصد ازدواج با حفصه را دارد چیزی نگفتم و نپذیرفتم و نیز نمی‌خواستم راز پیامبر ﷺ را فاش کنم، اگر پیامبر ﷺ قصد ازدواج با حفصه را نداشت من قبول می‌کردم.^۱ عمر نیز دلیل سکوت ابوبکر را دانست بعدا پی برد که عثمان بر اثر درگذشت همسرش رقیه دختر پیامبر ﷺ غمگین بوده است و نیز آرزو دارد با خواهر رقیه یعنی با ام کلثوم ازدواج نماید، پیامبر ﷺ با حفصه ازدواج کرد تا دل دوست جوانمردش عمر را بدست بیاورد ضمنا از شوهر فقید مجاهد و مهاجر حفصه که در راه اسلام جهاد کرده و شهید شده بود تجلیل نماید و حفصه به خانه پیامبر ﷺ پیوست.

فضیلت حفصه

از جمله فضایل حفصه می‌توان به این اشاره کرد: که جبرئیل در مورد او به پیامبر گفت: حفصه روزه دار و شب نشین است، و همسر شما ﷺ در بهشت خواهد بود.^۲ حفصه نوشتن را از شفا دختر عبدالله العدویه یادگرفته بود. حفصه زنی نیکو و پاکیزه و پرهیزگار بود حدود شصت حدیث وکل قرآن را از برداشت و نقش مؤثری در جمع آوری قرآن ایفاء نمود.

۱- بخاری باب نکاح ۸۱/۹، ۸۵.

۲- ابو داود، النکاح باب المراجعة ش ۲۲۸۳ وابن ماجه ش ۲۰۱۶ و نسائی در الطلاق باب الرجعه ۲۱۳/۶ وابن سعد در طبقات ج ۸ ص ۸۴ روایت کرده است.

حفصه و ماریه

در یکی از روزها حفصه برای دیدار پدرش رفته بود، ماریه قبطی برای کار شخصی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله خانه ماریه را از دیگر زنانش که خانه‌اش در کنار مسجد بود جدا و در جایی دیگر ساخته بود، پیامبر صلی الله علیه و آله ماریه را با خود به داخل خانه حفصه برد، حفصه وقتی به خانه برگشت دید که پرده اتاق پایین کشیده شده است دانست که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه زنش ماریه داخل خانه است. حفصه منتظر ماند و غیرتش به جوش آمد وقتی ماریه از خانه بیرون شد حفصه گریه‌کنان و ناراحت وارد خانه شد و گفت: چون من نزد تو اهمیتی ندارم تو او را وارد خانه‌ام نموده‌ای، پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی ناراحتی و پریشانی حفصه را دید گفت: اگر تو از این موضوع درگذر کنی و راز مرا فاش نکنی سوگند می‌خورم که ماریه بر من حرام است، اما حفصه راز پیامبر صلی الله علیه و آله را با عایشه تعریف کرد. و جریان میان همه زنان پیامبر صلی الله علیه و آله فاش شد.

زنان پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شدند و گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله دختر ابوبکر را بر ما ترجیح می‌دهد و ما صبر نموده‌ایم و اکنون این کنیز قبطی را نیز بر ما ترجیح می‌دهد، دیگر برای ما ارزشی باقی نمانده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله از طرف خداوند خبر شد که حفصه رازی را که میان او و پیامبر صلی الله علیه و آله بوده فاش ساخته است.

پیامبر صلی الله علیه و آله بر حفصه خشمگین شد تا جایی که شایع شد پیامبر او را یک طلاق داده و بعد به خاطر عمر که بسیار غمگین شده بود رجوع نموده است و نیز جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود: نزد حفصه برگرد او روزه دار و شب نشین و همسر تو در بهشت است.

حفصه به سبب خدا ترسی و پرهیزگاری و محبت شدیدی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داشت از کارش پشیمان بود و از آن به بعد طبق دستورات خدا و پیامبرش زندگی را

گذراند او زندگی را با روزه داری در روزها و عبادت در شب‌ها سپری نمود و جز تقوا و خداترسی چیزی دیگر از او سر نزد.

بعد از اینکه قرآن نوشته شد حفصه برای حفاظت و نگاهداری آن انتخاب گردید، قرآن را که خداوند بر پیامبرش نازل کرده بود توسط مردان حفظ شد و آن را در سینه‌هایشان جای داده بودند و نیز بر بعضی از تکه‌های کاغذ و پارچه نوشته شده بود، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا قرآن را بنویسد بنابر این زید قرآن را نوشت و حفصه در خانه‌اش نگاهداری نمود.

و در عهد ابوبکر و عمر همچنان قرآن در خانه او نگاهداری می‌شد، تا اینکه در عهد عثمان مصاحف جمع آوری گردید و فقط یک مصحف بنام مصحف انتشار یافت.

حفصه حافظ حدیث بود، او احادیث زیادی از پیامبر ﷺ روایت کرد، شصت حدیث از او روایت شده که امام بخاری و مسلم هر دو سه حدیث را متفقاً روایت کرده‌اند و شش حدیث را امام مسلم به تنهایی روایت کرده است.^۱

ام المؤمنین حفصه نسبت به دنیا بی‌علاقه بود، تا اینکه حادثه شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه رخ داد و عایشه از حفصه خواست که همراه او برای خون‌خواهی عثمان بیرون رود، حفصه عایشه را تائید کرد اما برادر حفصه عبد الله بن عمر او را از بیرون رفتن منع نمود، بنابراین حفصه در خانه‌اش باقی ماند و از برادرش اطاعت کرد، حفصه هیچگاه این نصیحت و خیرخواهی برادرش را فراموش نمی‌کرد و همیشه به مقام و برتری و خیراندیشی او اعتراف می‌نمود.

روزها و سال‌ها همچنان می‌گذشت تا اینکه در سال چهل و پنج هجری دچار ضعف و بیماری گردید و حیات را به درود گفت، امیر وقت، مروان بن حکم بر جنازه‌اش نماز خواند سپس جنازه ام المؤمنین به سوی قبرستان بقیع برده شد و در آن

جا برادرانش عبدالله و عاصم خواهرشان را در قبر گذاشته و به خاک سپردند. ام المؤمنین حفصه در عمر شصت سالگی از جهان رخت بریست. او زنی بود که به بهشت مژده داده شده بود. رحمت خداوند بر ام المؤمنین باد.

زینب بنت خزیمه مادر بینوایان^۱

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ ۸ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۹ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا ۱۰ فَوْقَهُمْ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَسُرُورًا ۱۱ وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿۱۲﴾ [الإنسان: ۸-۱۲].

«و خوراک می دادند به بینوا ویتیم و اسیر به خاطر دست داشت خدا. ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می دهیم و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی خواهیم. ما از (عذاب) پروردگاران می ترسیم از روز بس ترشو و سخت اخمویی به همین خاطر، خداوند آنان را از شر و بلای آن روز محفوظ می دارد و ایشان را به خرمی و شادمانی می رساند و در برابر صبری که نموده اند خداوند بهشت و جامه ابریشمین را پاداششان می کند».

سخاوت ام المؤمنین زینب بنت خزیمه

سخاوت یعنی بدون تکلف با سادگی و آسانی چیزی را به کسی بخشیدن، و کریم و سخی به کسی گفته می شود که به مردم بدون اینکه عوض بگیرد نفع برساند. سخاوت یعنی بدون هدف و غرضی مردم را بهره مند کردن، نه اینکه سخاوت به معنی بخشیدن مال برای دفع ضرر و یا رهایی از مذمت مردم^۲.

۱- منابع سیرت زینب زیاد هستند که مهم ترین آن ها عبارتند از: أسد الغابة ۶/ ۲۹ ترجمه ۹۶۵۳ - ازواج النبی لابی عبیده ص ۷۷ - البداية والنهاية ج ۴ ص ۹۰، سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۱۸ الاستیعاب ج ۴ ص ۳۰۵، الكامل لابن الاثیر ج ۲ ص ۱۷۰، ۳۸۰ - المواهب اللدنیة ج ۲ ص ۸۹ - السیرة النبویة ج ۲ ص ۶۴۷ عیون الأثر ج ۲ ص ۳۸۱ - جلاء الافهام ص ۲۵۸.

۲- تعریفات جرجانی باب الکاف.

سخاوت در قرآن تحت عنوان نیکی و پرهیزگاری یاد شده است. زینب مادر بینوایان نیز سخاوتش اینگونه بود که او را مادر هر مستمند و نیازمندی که به کمک احتیاج داشت قرارداد بود.

او به عنوان مادر بینوایان (ام المساکین) مشهور بود زیرا سایه مهر و عطوفت او همواره بر سر فقرا و بینوایان بود، ایشان قبل از اسلام و در عصر جاهلیت نیز به ام المساکین (مادر بینوایان) معروف بود و اسلام که آمد یکی از تعالیم حیات بخش همان بود که زینب از نظر اخلاقی به آن پایبند بود، یعنی، کمک و نیکی با فقرا. و این صفت افرادی است، که وجود شان نیرومند و دل‌هایشان نرم و همت شان بلند و بالاست. اما مؤرخین سیرت امهات المؤمنین در مورد زینب چه گفته‌اند؟ یکی از مؤرخین می‌گوید: او از بس که با مردم خوبی می‌کرد ام المساکین خوانده می‌شد.

او زینب بنت خزیمه بن حارث بن عبدالله الهلالی است. در جاهلیت ام السماکین (مادر بینوایان) خوانده می‌شد.^۱ او را ام المساکین می‌گفتند چون به مستمندان زیادی غذا می‌داد.^۲ صدقات فراوانی به فقرا می‌داد و با آن‌ها نیکی و احسان می‌کرد.

زندگی زینب قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ

ام المساکین سیزده سال قبل از بعثت پیامبر ﷺ به دنیا آمد. وقتی بزرگ شد از همه دختران مکه بهتر بود. مؤرخین نوشته‌اند که او قبل از پیامبر ﷺ با عبدالله بن جحش ازدواج کرد و عبدالله در جنگ احد کشته شد. و بعضی گفته‌اند که او با طفیل بن حارث ازدواج کرده بود اما طفیل او را طلاق داد و برادر طفیل، عبیده بن حارث

۱- بلاذری در أنساب الأشراف ج ۱ ص ۴۱۹، قسطلانی در المواهب اللدنیة ج ۲ ص ۸۹.

۲- طبری از زهری در مجمع ۴۸/۹ روایت کرده است.

مطلبی با او ازدواج کرد و در جنگ بدر و یا احد به شهادت رسید، به هر حال این زن سخاوتمند و مادر بینوایان در راه اسلام شوهرش را هرکس که بود از دست داد و می‌بایست اسلام با او مهربانی و عطوفت نشان می‌داد. این کار باید چگونه انجام می‌گرفت؟

ازدواجی مبارک

در سال سوم هجری مشرکین مکه توطئه کردند و لشکری را جمع نموده و برای پیکار با پیامبر ﷺ حرکت کردند، جنگ در گرفت و به ظاهر مشرکین پیروز شدند و تعداد زیادی از مسلمین به شهادت رسیدند، حمزه عموی پیامبر ﷺ و شیر مرد اسلام در این جنگ به شهادت رسید، همسر زینب در این جنگ شهید شد، زینب با از دست دادن همسر خود به شدت غمگین گردید و شهید شدن همسرش مصیبت بزرگی برای زینب بود، او دیگر خودش را در مدینه تنها می‌دید زیرا از مکه هجرت کرده بود و در مدینه کسی را جز خدا نداشت.

اما خداوند بندگان صالحش را می‌نوازد و زینب در مقامی از تقوا و خداترسی قرار داشت که خداوند بی‌درنگ مشکل او را حل نمود و وقتی عدتش تمام شد چند روزی نگذشته بود که پیامبر ﷺ از او خواستگاری نمود. او امر ازدواج خود را به پیامبر ﷺ واگذار کرد چون در مدینه کسی را نداشت که ولی امر او باشد و محمد ﷺ بهترین سرپرست و ولی امر او بود، اما عمویش عمرو هلالی آمد تا زینب را به ازدواج پیامبر ﷺ در بیاورد پیامبر ﷺ مبلغ چهار صد درهم به عنوان مهریه به زینب داد و برای او اتاقی مانند اتاق‌های زنانش ساخت، و زینب مادر بینوایان به عنوان همسر پیامبر ﷺ و مادر مؤمنان در خانه پیامبر ﷺ اقامت گزید.

روزهایی در کنار پیامبر ﷺ

زینب روزهایی کمی حدود دو ماه در خانه پیامبر ﷺ گذراند. عایشه و حفصه آن

طور که نسبت به دیگر همسران پیامبر ﷺ که به تازگی به همسران پیامبر می‌پیوستند رشک می‌بردند نسبت به زینب نه رشک می‌بردند و نه غیرتشان به جوش می‌آمد، عایشه و حفصه میدانستند پیامبر ﷺ به خاطر تجلیل از سخاوت و بخشش زینب او را به همسری برگزیده است و نیز مهربانی و عطف پیامبر ﷺ سببی دیگر در ازدواج پیامبر ﷺ با زینب بود.

روزها به سرعت می‌گذشت و به گفته مؤرخین شصت روز^۱ از زندگی پیامبر ﷺ و زینب گذشت که زینب از جهان چشم فرو بست بنابراین زندگی با او یاری نکرد تا حدیثی روایت نماید بلکه فروتنانه به لقای پروردگارش شتافت، در واقع این چند روز زندگی با پیامبر ﷺ تجلیل از زینب و مرحله‌ای بود برای انتقال به بهشت جاویدان.

مادر بینویان وفات کرد و حدیثی از پیامبر ﷺ روایت نکرد^۲. او در سن سی سالگی در عنفوان جوانی در ربیع الاخر سال چهارم هجری چشم از جهان فرو بست و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد^۳.

۱- سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۱۸ ذهبی.

۲- مرجع گذشته.

۳- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۱۶

ام سلمه^۱

«بار خدایا غم او را برطرف کن، و به او شوهری بهتر از ابو سلمه عطا کن».

تسلیت رسول اکرم ﷺ به ام سلمه هنگام درگذشت شوهرش ابوسلمه.

خداحافظی با ابوسلمه

عبدالله بن عبدالاسد بن المغیره پسر بره دختر عبدالمطلب، پسر عمه پیامبر ﷺ و برادر رضاعی اش بود، او یکی از قهرمانان اسلام در جنگ احد و مورد اعتماد پیامبر ﷺ و شوهر ام سلمه بود، در جنگ احد زخمی شده بود. پیامبر ﷺ در روز غزوه عسیره، ابوسلمه را امیر مدینه مقرر کرده بود وقتی پیامبر ﷺ از غزوه عسیره برگشت لشکری صد و پنجاه نفری به فرماندهی ابوسلمه برای جنگ با بنی اسد که بعد از شکست مسلمانان در جنگ احد، به آن‌ها چشم طمع دوخته بودند، فرستاد. ابوسلمه در مسئولیتی که به عهده او گذاشته شد موفق گردید و پیروز ماندان به مدینه بازگشت، اما زخمی که در جنگ احد به او رسیده بود. هنوز بهبود نیافته بود تا اینکه بر اثر همان زخم به بستر بیماری افتاد، ام سلمه در کنار شوهرش به تیمار داری و مراقبت از او مشغول بود، پیامبر ﷺ چندین بار به عیادت ابوسلمه آمد.

در یکی از روزها که پیامبر ﷺ برای عیادت ابوسلمه آمده بود ابوسلمه آخرین نفس‌های زندگی را می‌کشید و پیامبر ﷺ در کنارش برای او دعا خیر می‌نمود

۱- طبقات ابن سعد ج ۶/۸۶ - أسد الغابة ج ۶ ص ۳۴۰ - الإصابة ۴/۴۰۷ - مسند احمد ۶/۲۸۸ - عیون الأثر ۲/۳۸۱ - نسب قریش ص ۳۲۹ - تاریخ الطبری ج ۲ ص ۱۰۰ - البداية والنهاية ج ۸ ص ۲۱۴ - الفصول ص ۲۴۵ - الاعلام للزرکلی ۸/۹۷، ۹۸ - زاد المعاد ج ۱ ص ۱۰۶ - مهم‌ترین مراجع سیرت ام المؤمنین ام سلمه می‌باشند.

ابوسلمه جان به جان آفرین تسلیم نمود، پیامبر ﷺ آنروز بر جنازه او به جای چهار تکبیر نه تکبیر گفت، از ایشان سؤال شد آیا به فراموشی اینقدر تکبیر گفته است؟ فرمود: نه فراموش کردم نه اشتباهی رخ داد، اگر هزار تکبیر بر جنازه ابوسلمه می‌گفتم بازهم شایسته آن بود.

ام سلمه از درگذشت همسرش ناراحت شد و به گریه افتاد و این جمله را بارها تکرار می‌کرد: «إنا لله وإنا إليه راجعون» «ما از آن خداوندیم و به سوی او باز می‌گردیم». (خدایا مرا در مصیبتی که برایم پیش آمده است پاداش بده، و بعد از مصیبت زندگی‌ام را بهتر کن).^۱

ازدواجی مبارک

ام سلمه بعد از وفات شوهرش روزهای سخت و اندوهناکی را می‌گذراند، فرزندانش «عمرو، دره وزینب» را اطراف خود جمع می‌نمود و وقتی آن‌ها را یتیم می‌دید که پدرشان را از دست داده‌اند بیشتر اندوهگین می‌شد، چهار ماه از وفات شوهرش گذشته و عدتش به پایان رسیده بود، ابوبکر و عمر از او خواستگاری کردند. ام سلمه به خاطر تربیت و پرورش فرزندان خود از ازدواج ابا و ورزید، خداوند ازدواجی زیبا و سرنوشتی خوب برای ام سلمه تدارک دیده بود، خداوند، سرپرستی، مهربان و نیکو برای فرزندان ام سلمه بدو بخشید.

پیامبر ﷺ فردی را برای خواستگاری ام سلمه فرستاد، وقتی ام سلمه را گفتند که پیامبر ﷺ از تو خواستگاری نموده است و نظر تو چیست؟ ام سلمه حیران شد که چه عذری بیان کند، بالاخره تصمیم نهایی خود را گرفت و چنین عذر آورد: من جوانی را سپری کرده‌ام، بچه‌های زیادی دارم، و نیز تند مزاج هستم شاید باعث ناراحتی دیگر زنانم شوم، معلوم نیست اولیای من با این پیوند موافقت کنند یا خیر و...

۱- مسلم، الجنائز، ۹۱۹ - احمد در المسند ج ۶ ص ۲۹۱، ۳۰۶ نیز روایت کرده است.

پیامبر ﷺ در پاسخ ام سلمه فرمود: اگر سن تو بالا است سن من از تو بزرگتر است، فرزندان را به خدا و پیامبرش واگذار کن، و اما اینکه می‌گویی تند مزاج هستم خداوند تند مزاجی تو را از بین خواهد برد، و اولیای تو با ازدواج با من موافقت خواهند کرد، و آنانی که در اینجا نیستند نیز مخالفت نخواهند کرد^۱.

سرانجام ام سلمه با ازدواج موافقت نمود و پسرش سلمه به عنوان ولی و سرپرست مادرش او را به نکاح پیامبر ﷺ در آورد، دیگر همسران پیامبر ﷺ از ازدواج پیامبر ﷺ با ام سلمه آگاه شدند و در رأس همه عایشه به حفصه گفت: غیرتم جوش می‌کند و رشک می‌برم.

حفصه به عایشه گفت که ازدواج پیامبر با ام سلمه چیز مهمی نیست بلکه کاری ساده و عادی است.

ام سلمه در خانه زینب، (ام المساکین) که قبل از ازدواج پیامبر با ام سلمه وفات نموده بود جا گرفت. پیامبر ﷺ می‌خواست وارد خانه شود و نزد همسر جدیدش برود اما دید که ام سلمه دخترش زینب را پستان به دهان داده و شیر می‌دهد.

پیامبر ﷺ بیرون رفت و روز بعد دوباره آمد باز هم دید که ام سلمه بچه‌اش را شیر می‌دهد پیامبر ﷺ برگشت، عمار برادر مادری ام سلمه آنچه را که پیش آمده بود درک کرده نزد ام سلمه آمد و دخترش را از آغوشش گرفته و گفت: این بچه را بگذار تو به سبب همین بچه پیامبر ﷺ را اذیت می‌کنی و مانع از تشریف فرمایی ایشان می‌شوی.

عمار دختر بچه را به یکی از زنان در قبا سپرد تا او را شیر بدهد پیامبر ﷺ نزد ام سلمه آمد و در مورد زینب از مادرش چنین پرسید: کوچولو کجاست؟! کوچولو کجاست؟! ام سلمه به پیامبر ﷺ گفت: عمار بن یاسر او را برده است. ام سلمه جایگاه بزرگی در قلب پیامبر ﷺ داشت تا جایی که عایشه گفته است: بعد از من ام

سلمه محبوب‌ترین همسر پیامبر بود.

جایگاه بلند ام سلمه رضی الله عنها

وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فقط در اتاق عایشه نازل می‌شد و در خانه دیگر زنان پیامبر صلی الله علیه و آله وحی نازل نمی‌شد. به خاطر این، عایشه بر هوهای خود افتخار می‌کرد. اما عایشه می‌گوید: شبی نشسته بودم پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود، شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله دارد می‌خندد و ام سلمه از او پرسید: خداوند شما را همیشه بخنداند. چرا می‌خندید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند توبه ابولبابه را پذیرفت، -ابولبابه بر اثر گناهی که مرتکب شده بود خود را با ستونی از ستون‌های مسجد بسته بود-. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا! آیا به او مژده ندهم؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بله، اگر می‌خواهی به او مژده، ده.

ام سلمه او را این چنین مژده داد: ابولبابه خوشحال باش خداوند توبه تو را پذیرفته است. و این زمانی بود که هنوز حجاب بر زنان فرض نشده بود. مردم وقتی مژده را شنیدند طناب‌های ابولبابه را باز کرده و او را آزاد کردند اما او قبول نکرد و گفت: باید پیامبر صلی الله علیه و آله دست و پای او را باز نماید و او را آزاد کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را بعد از اینکه شش روز با ستونی خود را بسته بود باز و آزاد نمود. همسرش فقط هنگام نماز دست و پای او را باز می‌کرد بعد از نماز دوباره خود را به همان ستون می‌بست. تا اینکه در مورد ایشان نازل گردید:

﴿وَعَاخِرُونَ أَعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَعَاخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾﴾ [التوبة: ۱۰۲].

«گروه دیگری به گناهان خویش اعتراف کردند، آن‌ها عمل نیک را با عمل بد مخلوط نمودند، امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد، همانا خداوند بخشاینده و مهربان است.»

ام سلمه بانویی عاقل و اهل بصیرت بود، در روز صلح حدیبیه وقتی صحابه برای اینکه از وارد شدن مکه محروم شده بودند در تراشیدن سر و قربانی کردن تأخیر نمودند، پیامبر ﷺ خشمگین وارد خیمه ام سلمه شد.

ام سلمه وقتی حالت پیامبر ﷺ را دید گفت: مشکلی نیست آن‌ها را سرزنش مکن برای آن‌ها مشکل بزرگی پیش آمده چون آن‌ها بدون ورود به مکه و عمره بر می‌گردند، سپس به پیامبر ﷺ گفت: قربانی ات را ذبح کن و موهای سرت را بتراش، بدون اینکه با کسی از مسلمانان حرفی بزنی.

پیامبر ﷺ طبق مشوره ام سلمه بیرون رفت و قربانی‌اش را سر برید و با صدای بلند تکبیر گفت و سرش را تراشید، مسلمانان وقتی پیامبر ﷺ را دیدند از او اطاعت کرده و قربانی هایشان را سر بریدند و سرهای یکدیگر را تراشیدند.^۱

و اینگونه مشوره ام سلمه باعث نجات مسلمین از فتنه‌ای شد که بر اثر صلح حدیبیه می‌خواست میان مسلمانان برپا شود. و نتیجه صلح حدیبیه فتح بزرگ مکه بود.

اسم سلمه بعد از وفات پیامبر ﷺ همچنان با حکمت و دانش زیست، زمانی که اعیاشه برای مطالبه خون عثمان می‌خواست بیرون برود ام سلمه او را نصیحت کرد و گفت: بیرون نرو، پایه دین با زنان راست نمی‌شود، پس تو چرا می‌خواهی بیرون بروی؟!

ام سلمه احادیثی از پیامبر ﷺ روایت کرده است. او نود سال زندگی نمود و آخرین همسر پیامبر بود که دنیا را ترک می‌کرد. او در زمان یزید بن معاویه در سال ۶۲ هجری از جهان درگذشت و طبق وصیت خودش، ابوهریره بر او نماز خواند و فرزندان او عمرو سلمه داخل قبر مادرشان رفته و با کمک عبدالله بن ابی امیه

۱- السیرة النبویة ابن هشام - سیر اعلام النبلاء، مغازی و اقدی.

مادرشان را دفن کردند او در کنار دیگر همسران پیامبر ﷺ در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

سلام و درود بی‌پایان بر ام المؤمنین ام سلمه باد.

زینب بنت جحش^۱

«ای پیامبر خدا! من با زنان دیگرت فرق دارم. زیرا آنها توسط پدر، یا برادر و دیگر اعضای خانواده شان به ازدواج تو در آمده اند، ولی مرا خداوند از فراز هفت آسمان به عقد شما در آورده است». قبل از ازدواج زینب بنت جحش به پیامبر ﷺ. زینب همیشه این نعمت خداوندی را که با هدایت آسمانی به عقد پیامبر ﷺ در آمده نزد پیامبر ﷺ یاد می کرد و همچنین بر سایر زنان افتخار می کرد و می گفت: شماها را خانواده هایتان به عقد پیامبر ﷺ در آورده اند اما مرا خداوند از بالای هفت آسمان به عقد پیامبر ﷺ در آورده است.

داستان زینب چیست؟

و چرا خداوند پیامبر ﷺ را دستور داد تا با زینب ازدواج نماید؟ که چنین افتخار و شرافتی نصیب زینب گردد؟

پدر زینب، «جحش» و مادر وی «امیمه» دختر عبدالمطلب، عمه پیامبر ﷺ بود، زینب در زمان بعثت پیامبر ﷺ دختری زیبا و جوان بود که با خانواده خود در مکه می زیست، اعضای خانواده اش به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و بعضی به حبشه

۱- مهم ترین مراجع سیرت ام المؤمنین زینب بنت جحش عبارتند از: المعرفة والتاریخ ج ۲ ص ۷۲۲، ج ۳ ص ۲۳۳، أسد الغابة ج ۶ ص ۱۲۵، ۱۲۷ - ترجمه ۶۹۴۷ - شذرات الذهب ۱۷۱/۱ - صفة الصفوة ج ۲ ص ۴۶ - عیون الأثر ج ۲ ص ۳۸۲ - الحلیة ج ۳ ص ۴۱۱ - البداية والنهاية ۱۰۴/۷ - تاریخ الطبری ۸۹/۲، ۱۱۳، ۲۲۶ - الكامل لابن الاثیر ج ۱۷۷/۲، ۱۹۷...، تاریخ الاسلام ذهبی، الخلفاء ص ۲۱۱ - تفسیر القرطبی ۱۴. ۱۸۷ - و دیگر کتاب های حدیث و سیرت.

هجرت کردند، در میان مهاجرین به سوی حبشه دو برادر زینب، عبدالله و عبیدالله نیز به چشم می‌خوردند و آل جحش مکه را ترک کرده واز دیار خود هجرت نموده، حمنه خواهر زینب با زیباترین جوان قریش و اولین نماینده پیامبر ﷺ در مدینه، مصعب بن عمیر ازدواج کرد، خواهر دیگر زینب ام حبیب بنت جحش با عبدالرحمن بن عوف که از اشراف قریش بود ازدواج نمود، فقط زینب باقی مانده بود او منتظر بود که با کسی ازدواج کند که در نسب و شرافت با او برابر باشد.

در یکی از روزها، پیامبر ﷺ کسی را فرستاد تا زینب را برای غلام آزاد شده‌اش زید بن حارثه خواستگاری کند، پیامبر ﷺ زید را دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت زید را خدیجه در کودکی به محمد ﷺ بخشیده بود و ایشان زید را تربیت و پرورش داده بود اما خانواده زینب نپذیرفتند و پیامبر ﷺ ام ایمن حبشی را به ازدواج زید در آورد که اسامه قهرمان مسلمین از همین مادر متولد شد.

روزها گذشت و پیامبر ﷺ از مکه به مدینه هجرت نمود و خداوند بر پیامبرش این آیه را نازل کرد:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾﴾
[الأحزاب: ۳۶].

«هیچ مرد وزن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارد هرکس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد».

زینب و برادرش دانستند که ازدواج فرزند حارثه با زینب قضای الهی و خواست پیامبر خداست، و زینب حاضر شد که به این ازدواج تن درهد. برادرش نزد پیامبر ﷺ آمده معذرت خواست و گفت: «آنچه می‌خواهی به من دستور بده».

زینب به خاطر اجرای امر الهی با زید ازدواج کرد، اما احساس می‌کرد که شوهر مناسبی ندارد. دیری نگذشت اختلاف میان زینب و همسرش شروع شد و هرگاه که زید نزد پیامبر ﷺ از زینب شکایت می‌کرد، پیامبر ﷺ او را سفارش می‌کرد که صبر کند و می‌گفت: مشکلی نیست اختلاف زن و شوهر چیز عادی و ساده‌ای است.

ازدواج با پیامبر ﷺ

خداوند به پیامبر ﷺ وحی نمود که چون زینب با فردی که از نظر مقام از او پایین‌تر است بخاطر رضای خدا و بر خلاف عادت عرب‌ها و میل باطنی ازدواج نموده است خداوند او را اکرام خواهد نمود و به زودی شوهرش او را طلاق خواهد داد و به عقد پیامبر ﷺ در خواهد آمد.

زید بار دیگر نزد پیامبر ﷺ آمد و از دست زینب شکایت نمود پیامبر ﷺ گفت: «همسرت را نگاه دار». اما ازدواج ادامه پیدا نکرد و زید، زینب بنت جحش را طلاق داد. و این آیه نازل شد:

﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾﴾

[الأحزاب: ۳۷].

«(یادآور شو!) زمانی را که به کسی که خداوند بدو نعمت داده بود و تو نیز بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بترس. تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو در آوردیم تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسر

خوانندگان خود نباشد بدانگاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند. فرمان خدا باید انجام بشود».

زید پسر خوانده پیامبر ﷺ بود و زینب همانند زن پسر پیامبر ﷺ نامیده می‌شد چگونه پیامبر ﷺ از او خواستگاری کند؟ و دستور خدا هم بر این نازل شده است که زینب خواستگاری نماید؟! و چون وحی نازل شد پیامبر ﷺ با لبخند گفت: چه کسی می‌رود و زینب را مژده می‌دهد که خداوند او را به ازدواج من درآورده است؟ سلمی خادم پیامبر ﷺ رفت و به زینب مژده داد که خداوند تو را به عقد پیامبر ﷺ درآورده است.

عایشه می‌گوید: وقتی خبرشدم، احساس می‌کردم که زینب زیباست و به دستور خداوند به عقد پیامبر ﷺ در آمده است، رشک می‌بردم و باخودم می‌گفتم، او با این چیزها بر ما افتخار خواهد کرد. ازدواج صورت پذیرفت و پیامبر ﷺ گوسفندی سربرید و از صبح تا اینکه نصف روز گذشت مردم گروه گروه به خانه پیامبر ﷺ می‌آمدند و نان و گوشت می‌خوردند و زینب با احترام و عزت وارد خانه پیامبر ﷺ شد و بر زنان پیامبر ﷺ افتخار می‌کرد و می‌گفت: «شماها را خانواده‌هایتان به عقد پیامبر ﷺ در آورده‌اند اما مرا خداوند از بالای هفت آسمان به نکاح پیامبر ﷺ در آورده است».

غیرت هووهای زینب به جوش می‌آمد، عایشه می‌گوید: هیچ یک از زنان پیامبر ﷺ جز زینب با من رقابت نمی‌کرد. زینب در ضمن صلاح و پرهیزکاری زنی پرکار و زرنگ بود، او پوست‌ها را رنگ می‌کرد و می‌دوخت، و معروف بود که او روزه دار و شب نشین است. با دست‌های کارهایی که خوب می‌دانست انجام می‌داد و در راه خدا بر فقرا و بینوایان صدقه می‌نمود.

زندگی زینب بعد از پیامبر ﷺ

بعد از وفات پیامبر ﷺ او همچنان پرهیزکار بود و به فقرا و مستمندان کمک می‌نمود در مورد سخاوت و نیکوکاری زینب گفته‌اند:

وقتی عمر رضی الله عنه مبلغی را که برای هر یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر گرفته بود برای زینب فرستاد، سهمیه زینب دوازده هزار درهم بود، چون این مبلغ را به خانه زینب آوردند، زینب توانست به سوی این مال نگاه کند و نه آن را دست زد و خود را پوشاند و گفت: خدا رحم کند بر عمر این درهم‌ها را بریزید و روی آن پارچه‌ای بیندازید. بعد به برزه بنت رافع گفت: دست را دراز کن و این مبلغ را بگیر و به بنی فلان... و فلان بده و همچنان اسامی بسیار از یتیمان و بیوه‌ها و نیازمندان را برای برزه می‌گرفت تا اینکه زیر پارچه مقدار خیلی کم باقی ماند، برزه گفت: ای ام المؤمنین سوگند به خدا که ما هم حقی در این مال داشتیم. زینب گفت: زیر پارچه چقدر باقی مانده است؟ و دست‌هایش را به آسمان بلند کرده و با تضرع گفت: بار خدایا از این سال به بعد من برای گرفتن بخشش عمر زنده نباشم، بار خدایا در سال آینده این مال را نصیب من مگردان زیرا مال فتنه است.

عمر از دعای زینب خبر شد و گفت: این زن خوبی است. و بعد هزار درهم فرستاد تا این مبلغ صرف خودش نماید، اما باز هم زینب آن را میان فقرا تقسیم کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود: «از همه شما زن‌هایم کسی زودتر به من ملحق خواهد شد که بیشتر سخاوت کند». و زینب همچنان که در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله سخاوت می‌نمود بعد از وفات او نیز اموال خود را در راه خدا خرج می‌کرد تا اینکه اولین زن از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله بود که وفات کرد و به شوهرش پیوست.

وقتی زینب درگذشت دو نفر از خانواده‌اش در قبر او ایستاده و او را دفن کردند. عمر رضی الله عنه با چهار تکبیر بر او نماز خواند.^۱ ام المؤمنین در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

رحمت خدا بر ام المؤمنین زینب که از همه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله سخاوتمند تر بود، باد.

جویریه دختر حارث^۱

«ای پیامبر خدا! من دختر حارث بن ابی ضرار سردار بنی مصطلق بودم، بلایی که بر سر من آمد از تو پنهان نیست، در هنگام تقسیم غنایم، سهمیه ثابت بن قیس شدم، با او پیمان بستم که کار کنم و بتدریج خود را آزاد نمایم، بنابر این نزد تو آمدم تا از تو کمک بخواهم...».

جویریه بنت حارث) در غزوه بنی مصطلق

پیامبر ﷺ در غزوه بنی مصطلق بر حارث بن ابی ضرار که قصد سوء به اسلام داشت پیروز شد، پیامبر ﷺ پیروز مندانه و در حالی که غنیمت‌های زیادی بدست آورده بود به مدینه بازگشت، هفتاد نفر از دشمن اسیر شده بود دو هزار شتر و پنج هزار گوسفند را مسلمین به غنیمت خویش گرفته بودند زنان و کودکان اسیر شده بودند. در میان اسراء جویریه دختر حارث و بانوی زنان بنی مصطلق نیز به چشم می‌خورد او دختری زیبا و در بهار جوانی بود، هنگام تقسیم غنیمت‌ها، سهمیه ثابت بن قیس انصاری شد، ثابت با او پیمان بست که اگر هفت اوقیه طلا بپردازد او را آزاد خواهد کرد.

مبلغ هنگفتی بود بنابر این جویریه اجازه ورود به محضر پیامبر ﷺ را خواست و نزد پیامبر ﷺ آمد و از او کمک خواست و گفت: «ای پیامبر خدا! من دختر حارث بن ابی ضرار هستم، حارث سردار قومش است، بلایی که بر سر آمده از شما پوشیده

۱- در نوشتن سیرت جویریه مهم‌ترین مراجع عبارتند از: طبقات ابن سعد ۱۱۶/۸ - الاستیعاب ج ۴ ص ۲۵۱ - الإصابة ج ۴ ص ۲۵۷ - المعرفة و التاريخ ج ۳ ص ۳۱۲ - سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۶۱ - السیرة النبویة ج ۲ ص ۶۴۵ - و دیگر کتاب‌های حدیث و تفسیر و تاریخ.

نیست، در تقسیم غنایم، من سهمیه «ثابت بن قیس» شدم با او پیمان بستم که بعد از پرداخت مبلغی مرا آزاد کند و او مبلغ را تعیین نمود، اکنون پیش تو آمده‌ام تا مرا کمک کنی تا آزاد شوم».

دل پیامبر ﷺ به حالش سوخت و گفت: اگر مبلغ تعیین شده از طرف ثابت را به او پردازم و با تو ازدواج کنم می‌پسندی؟ جویریه گفت: بله ای پیامبر خدا. پیامبر ﷺ فرمود: من نیز این کار را انجام دادم.

جویریه از حکم پیامبر ﷺ که دستور داده بود که وام او پرداخت شود و او آزاد گردد راضی بود. اما پدرش ابی ضرار از زمانی که دخترش اسیر شده بود آرام نمی‌گرفت، او چند شتر جمع کرد تا آن‌ها را به مسلمین فدیة دهد و دخترش را آزاد کند. شتران را حرکت داد ناگهان دو شتر از میان شترها به شدت مورد پسندش واقع شد و با خودش گفت: اگر این دو شتر را برای خودم نگاه دارم بهتر است. آن دو شتر را برای خود نگاه داشته و به شرف آن سوی دره‌ها هدایت کرد و بقیه شتران را به مدینه آورد تا آن‌ها را به عنوان فدیة بدهد و دخترش را که در دست مسلمین اسیر بود آزاد کند.

چون به مدینه رسید با شترها نزد پیامبر ﷺ رفت و گفت: ای محمد! شما دخترم را اسیر کرده اید، این فدیة اوست او را آزاد کنید.

پیامبر ﷺ فرمود: آن دو شتری که در دره پنهان کرده‌ای کجا هستند؟ حارث به شدت وحشت کرد و با خود گفت: کسی همراه من نبود که ببیند من چکار می‌کنم بعد کمی ساکت شد و وقتی به سخن آمد گفت: گواهی می‌دهم که هیچ موجودی جز خدا نیست و گواهی می‌دهم که تو ای محمد پیامبر خدا هستی. چون از این کارم جز خدا هیچ کس اطلاعی نداشته است.

و این گونه به حارث بن ضرار سردار بنومصطلق که بر جنگ با پیامبر ﷺ و از بین بردن او لشکر کشی می‌کرد به اسلام مشرف شد. حارث کسی را فرستاد که شترها را

بیاورند تا فدیة دهد و دخترش را آزاد کند وقتی شترها را آوردند به پیامبر ﷺ گفت: این فدیة دخترم هست، دختر من شایسته نیست که اسیر باشد. پیامبر ﷺ فرمود: آیا اگر او را ما قبول کنیم کار خوبی نکرده ایم؟ حارث گفت: بله، خوب است. و وقتی از جویریه پرسیده شد گفت: من پیامبر ﷺ را پذیرفته و اسلام آورده‌ام. پیامبر ﷺ او را آزاد کرده و با او ازدواج نمود و اسم او را که بره بود عوض کرد و او را جویریه نام گذاشت.^۱

وقتی مسلمین خبر شدند که پیامبر ﷺ با جویریه ازدواج کرده است خانواده و خویشاوندان جویریه را نیز آزاد کردند و گفتند این‌ها خویشان همسر پیامبر هستند. که در نتیجه صد نفر از فامیل‌های جویریه آزاد گردید تا جایی که عایشه گفت است: «زنی را نمی‌شناسم که مانند جویریه برای قومش با برکت باشد»^۲.

قبیله بنو مصطلق ایمان آوردند و نعمت الهی شامل حالشان گردید و جویریه به خانه پیامبر ﷺ پیوست. خانه او نزدیک خانه ام سلمه و عایشه و حفصه بود. صبح یکی از روزها پیامبر ﷺ جویریه را دید که در خانه‌اش نشسته است و تسبیح می‌گوید در آخر وقت پیامبر ﷺ دوباره از کنارش گذشت دید همچنان نشسته است. به ایشان فرمود:

آیا به تو کلمه‌هایی نیاموزم که آن‌ها را بگویی برایت راحت‌تر خواهند بود؟

«سبحان الله عدد خلقه» سه بار.

«سبحان الله رضا نفسه» سه بار.

«سبحان الله مداد کلماته» سه بار.^۳

۱- قرطبی دار الاستیعاب ج ۴ ص ۲۵۳.

۲- مسند احمد ج ۶ ص ۲۷۷.

۳- ترمذی باسند صحیح.

رسول اکرم ﷺ وفات کرد در حالی که از جویریة خشنود و راضی بود. جویریة زندگی باقیمانده اش را در سایه حکومت خلفای راشدین گذراند و چندین حدیث از پیامبر روایت نمود.

زندگی او تا زمان خلافت معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه ادامه پیدا کرد و در دوران حکومت معاویه در سال پنجاه هجری در سن هفتاد سالگی وفات کرد، جنازه او تا قبرستان بقیع تشییع شد و مروان بن حکم امیر آن زمان مدینه بر جنازه اش نماز خواند. خدا ام المؤمنین جویریة را رحمت کند و ما را در بهشت به او ملحق گرداند.

صفیه دختر حیی بن اخطب^۱

«وقتی پیامبر ﷺ به مدینه آمد و در قبا نزد بنوعمر و بن عوف وارد شد صبح روز دیگر قبل از طلوع خورشید پدرم حیی بن اخطب و عمویم ابویاسر نزد پیامبر ﷺ رفته و تا غروب آن روز برنگشتند، هنگام غروب خسته و کوفته به خانه برگشتند، من از عمویم ابویاسر شنیدم که به پدرم می‌گفت: آیا او همان است؟ پدرم جواب داد: بله. عمویم گفت: در مورد او چه احساس می‌کنی؟ پدرم گفت: سوگند به خدا تا زنده هستم با او احساس دشمنی می‌کنم».

صفیه بنت حیی بن اخطب قبل از ازدواج با پیامبر ﷺ

این کلماتی بود که با آن صفیه حقیقت احساس خانواده‌اش را در دوران جاهلیت و هنگامی که محمد ﷺ به مدینه آمد بیان می‌کند، خصوصاً حالت پدرش را بعد از دیدن پیامبر ﷺ بیان می‌دارد، پیامبری که یهودیان منتظر آمدنش بودند، و عجیب اینجاست که تورات کتاب یهودیان نیز مژده آمدن پیامبر ﷺ را داده بود و نیز خبر داده بود که یهودیان با او اعلام دشمنی می‌کنند و او را نمی‌پسندند، حیی بن اخطب دشمن پیامبر ﷺ شد و شروع به توطئه علیه آن حضرت ﷺ نمود که در نتیجه دسیسه‌هایش جنگ بنی قریظه که به پیروزی مسلمین انجامید رخ داد. بر اثر خیانت حیی بن اخطب به مسلمین و شکستن پیمان‌های که میان قوم او و مسلمین بود در

۱- برای نوشتن حالات صفیه به مراجع ذیل مراجعه نموده‌ایم: مسند احمد ج ۶ ص ۳۳۶ - سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۳۱ - أسد الغابة ۱۶۹/۶ - الاستیعاب ج ۴ ص ۳۳۷ - عمون الأثر ج ۲ ص ۳۸۵ - حلیه الاولیاء ج ۲ ص ۵۴ - المغازی للواقدی ص ۳۷۴ - و بعضی دیگر از کتاب‌های حدیث و سیرت.

جنگ احزاب حیی بن اخطب بدست مسلمانان کشته شد.

صفیه در آن زمان دختر جوان و زیبایی بود که با مردی از بزرگان یهود بنونظیر بنام سلام بن مشکم ازدواج کرده بود. سلام او را طلاق داده بود و صفیه با کنایه بن ربیع بن ابی الحقیق که از اشراف و بزرگان بنو نظیر بود ازدواج کرد، کنانه امانتداری یهود در خیبر بود.

در یکی از روزها صفیه با اضطراب از خواب برخاست تا خوابی را که دیده بود برای شوهرش تعریف کند و گفت:

«در خواب دیدم که ماهی از طرف مدینه آمد و در آغوش من افتاد».

کنانه چون این سخن را شنید خشمگین شده و ناگهان سیلی محکمی به صورت صفیه زد و گفت: «تو آرزو داری که با پادشاه حجاز «محمد» ازدواج کنی».

خون در اطراف چشمش جمع شد که بعدها جای آن کبود ماند.

در یکی از روزها که کشاورزان یهودی در مزرعه و باغ‌های خود بودند ناگهان فریادی شنیدند که محمد و لشکرش برای هجوم به یهودیان آمده‌اند و بدین صورت سرانجام واقعه جنگ خیبر رخ داد.

پیروزی و ازدواج

جنگ خیبر در گرفت و سرانجام پیامبر ﷺ پیروز شد و قلعه‌های خیبر را فتح کرد. صفیه و یکی از دختر عموهایش وقتی بستگان خود را دیدند که کشته شده‌اند اشک‌های او بر گونه‌هایش سرازیر شد و دختر عمویش نیز جیغ می‌زد داد می‌کشید و فریاد و شیون سر می‌داد.

صفیه و دختر عمویش وقتی نزد پیامبر ﷺ آمدند صفیه به آرامی گریه می‌کرد و سعی می‌کرد پیامبر ﷺ متوجه گریه او نشود اما دختر عمویش ولوله و زاری می‌کرد و خاک بر سرش می‌ریخت و به سر و صورت خود می‌زد، پیامبر ﷺ صورت خود را از

او برگردانده و گفت: این شیطان را از نزد من دور کنید.

پیامبر ﷺ خیر شد که بلال آن‌ها را از کنار اجساد مقتولین گذرانده است، این کار بلال را ناپسند دانسته و فرمود: اگر بلال بر آن‌ها ترحم می‌کرد و آن‌ها را از اجساد مقتولین دور می‌نمود بهتر بود.

پیامبر ﷺ دختر عموی صفیه را سهمیه دحیه کلبی داد ناگفته نماند که قبل از اینکه پیامبر ﷺ خیبر را ترک کند صفیه اسلام آورده بود.

هنگامی که پیامبر ﷺ به صفیه گفت که یکی از یهودیت یا اسلام را بپذیرد صفیه گفت: ای پیامبر! قبل از اینکه تو مرا به اسلام دعوت دهی من علاقه داشتم مسلمان شوم. پیامبر ﷺ او را آزاد کرد و آزادی او مهریه ازدواج او قرار گرفت و پیامبر ﷺ با صفیه ازدواج نمود.

پیامبر ﷺ شترش را نزد صفیه برد و به او گفت: پایت را روی ران من بگذار و سوار شتر شو اما صفیه گفت: که من قدم خود را روی ران پیامبر خدا ﷺ نمی‌گذارم بنابر این به جای اینکه قدم خود را روی ران پیامبر بگذارد زانوی خود را روی ران پیامبر ﷺ گذاشته و با کمک آن سوار شتر شد، وقتی به فاصله شش مایل از خیبر دور شدند پیامبر ﷺ از شتر پایین آمده و می‌خواست عمل زفاف را با عروس خود انجام دهد، اما صفیه نپذیرفت. پیامبر ﷺ از عمل صفیه متأسف شد اما بعد وقتی به جائی بنام صهباء رسید و بعد از اینکه ام سلمه و بعضی دیگر از زنان مسلمان عروس را آرایش کرده بودند عروس را نزد پیامبر ﷺ بردند پیامبر از صفیه رسید چرا ابتداء از انجام عمل زفاف ابا و ورزیدی؟ صفیه گفت: ترسیدم که یهودیان به تو گزند برسانند. با این سخن مقام صفیه نزد پیامبر ﷺ بالاتر رفت.

انس بن مالک ﷺ داستان این ازدواج را اینگونه تعریف می‌کند: «ما به خیبر آمدیم، هنگامی که به یاری خداوند قلعه فتح شد، زیبایی صفیه دختر حبیبی بن

اخطب برای پیامبر ﷺ تعریف شد، شوهر صفیه کشته شده بود، پیامبر ﷺ او را به همسری برگزید، چون به صهباء رسیدیم عمل زناشویی صورت گرفت، سپس حلوایی از خرما و روغن و آرد درست کردند که ولیمه عروسی صفیه بود. بعد به سوی مدینه به راه افتادیم، من پیامبر ﷺ را دیدم که صفیه را پشت سرش با چادری پوشانده بود.^۱

عایشه که محبت وصف ناپذیری نسبت به پیامبر ﷺ داشت رشک می برد و غیرت او جوش کرده بود پیامبر ﷺ فرمود: نظر تو درباره صفیه چیست؟ عایشه گفت: او یهودی است. پیامبر ﷺ فرمود: «او به بهترین وجه اسلام آورده است»، هنگامی که عایشه به صفیه گفت که من از تو بهترم، صفیه گفت: چگونه می توانی از من بهتر باشی، همسر من محمد است و پدرم هارون و عمویم موسی...؟!

پیامبر ﷺ وفات کرد و با مرگ او غیرت و رشک زنانش به همدیگر از بین رفت، صفیه بعد از پیامبر ﷺ در حالی زندگی می کرد که رابطه خویشاوندی را برقرار می داشت، و خانه ای داشت که آن را صدقه نمود، و زمانی که شورشیان، عثمان بن عفان رضی الله عنه را محاصره کرده بودند آب و غذا برای عثمان می برد. صفیه در سال پنجاه هجری از جهان درگذشت و در کنار بقیه خواهرانش (امهات المؤمنین) در جنت البقیع به خاک سپرده شد.

رحمت خدا بر ام المؤمنین «صفیه بنت حیی بن اخطب» باد.

ام حبیبه (رمله دختر ابی سفیان)

«محمد بن عبدالله برایم نامه نوشته است که ام حبیبه دختر ابی سفیان را به ازدواج او در بیاورم، من خواسته محمد را می‌پذیرم، ومهریه صفیه چهارصد دینار است». نجاشی پادشاه حبشه.

ام حبیبه غمگین در کنار فرزند کوچکش که تازه می‌خزید و برای راه رفتن تلاش می‌کرد سعی می‌نمود اما نمی‌توانست بلند شود، نشسته بود. غم واندوه ام حبیبه را دربر گرفته بود او خوابی را که در حبشه در دیار هجرت دیده بود به یاد آورد، در خواب شوهرش عبید الله بن جحش را که به بدترین حالت وبا مشکل هجرت کرده بود دید، او در خواب شوهرش را پریشان وبا حالتی نامفهوم دید ام حبیبه پریشان از خواب پرید، بعید می‌دانست که شوهرش از عقیده اسلامی خود برگردد واما این خطر را احساس می‌کرد.

دیری نگذشت که تصور ام حبیبه واقعیت پیدا کرد و در صبح یکی از روزها در ایام غربت و در دیار هجرت شوهرش آمد وگفت: ام حبیبه من در دین فکر کردم دین مسیحیت که قبلا بدان معتقد بود، به نظرم بهترین دین آمد. اکنون دوباره به دین مسیحیت بر میگردم. ام حبیبه غمگین شد وبا نصیحت واندرز تلاش کرد شوهرش را از حالتی که دارد بیرون بیاورد. مسلمانان نیز تلاش نمودند تا او را دوباره به دین اسلام برگردانند اما او نپذیرفت وگفت:

ما چشم‌هایمان را باز کردیم وحقیقت را دیدیم وشما هنوز تلاش می‌کنید تا چشم‌هایتان را باز کرده وحقیقت را ببینید. گویا آن بد قسمت راهی را که اختیار کرده بود غلط می‌پنداشت. تلاش‌های ام حبیبه برای برگرداندن شوهرش به دین اسلام نتیجه ای نداد و در نهایت ام حبیبه از وی جدا شد و تنها در سرزمین نجاشی به سر

می‌برد، شوهرش بر دین مسیحیت درگذشت، ام حبیبه به بلا و مصیبتی گرفتار شده بود زیرا شوهرش را در حالی از دست داد که از دین اسلام برگشته بود، دینی که به بخاطر آن از مکه به حبشه هجرت کرده بود.

ازدواج با پیامبر ﷺ

پیامبر ﷺ از تمام ماجرای ام حبیبه خبر شد و دانست که رمله بنت ابوسفیان بانوی قریش که مال و مکان خود را برای اینکه دینش را حفظ کند از دست داده است و اکنون به چنین مصیبتی گرفتار شده است، آن حضرت ﷺ می‌خواست تا زمانی چون او که مؤمن و مهاجر و صبور هستند مورد تجلیل قرار بگیرند بنابراین برای نجاشی (پادشاه حبشه) پیغام فرستاد، تا او را به عقد ایشان در بیاورند، نجاشی کسی را نزد او فرستاد تا در این مورد رأی او را جویا شود.

ام حبیبه لحظه‌ای ساکت شد سپس یکی از خویشاوندان خود بنام خالد بن سعید بن عاص بن امیه را وکیل خود نمود بعد از آن گفت: خداوند با نجاشی نیکی کند. و به کنیز نجاشی دوتا انگوی نقره هدیه کرد، اما وقتی کنیز نزد پادشاه رفت پادشاه به او گفت انگوهای ام حبیبه را برگردان، کنیز انگوها را پس داد و به ام حبیبه گفت: برای من بعنوان هدیه کافی خواهد بود که به پیامبر ﷺ بگویی: ابرهه به تو سلام می‌رساند و در دل ایمان آورده و مسلمان شده است.

پادشاه در قصر خود ایستاد و گفت: محمد برایم نامه نوشته است تا ام حبیبه را به ازدواج او در بیاورم من هم خواسته او را پذیرفتم و چهار صد دینار مهریه برای ام حبیبه مقرر می‌نمایم. سپس چهار صد دینار را در جلوی گروه حاضر مسلمان انداخت، خالد بن سعید وکیل ام حبیبه جلو رفت و گفت: من خواسته پیامبر ﷺ را پذیرفتم و ام حبیبه را به عقد نکاح او در آوردم. خالد بن سعید مهریه، ام حبیبه را گرفته و برایش فرستاد. نجاشی زنانش را گفت که هر یک چیزهایی به ام حبیبه هدیه کنند. زن‌های نجاشی عطر و عود و عنبر به ام حبیبه هدیه نمودند، ابرهه کنیز نجاشی

هدایا را گرفت و به ام حبیبه داد، ام حبیبه پنجاه دینار از مهریه‌اش را به ابرهه داد اما ابرهه گفت: پادشاه به من دستور داده تا از تو چیزی نپذیرم، و بالاخره ام حبیبه برای سفر به مدینه آماده شد.

ملاقاتی مبارک

کاروان ام حبیبه با هدایایی که نجاشی داده بود توسط کشتی که پادشاه آن را برای سفر ام حبیبه تدارک دیده بود به سوی مدینه حرکت کرد. در نزدیکی مدینه خبر شدند که پیامبر ﷺ از مدینه به صدد فتح خیبر بیرون رفته است و نیز دانستند که به زودی بر خواهد گشت.

پیامبر ﷺ پیروز مندانه برگشت و جعفر بن ابی طالب را استقبال نمود و فرمود: نمی‌دانم که از آمدن جعفر خوشحال شوم یا از فتح خیبر؟!

ام حبیبه از صحبت پیامبر ﷺ بهره مند شد و همزمان با عروس دیگر، صفیه، به خانه پیامبر ﷺ رفت. عثمان بن عفان جشن بزرگی برای عروسی دختر عمویش که به عقد پیامبر ﷺ در آمده بود ترتیب داد.

روزها همچنان می‌گذشت و ام حبیبه با آرامی و شادی در خانه پیامبر ﷺ زندگی میکرد تا اینکه در یکی از روزها پدر، ام حبیبه «ابوسفیان» که مدت طولانی دخترش را ندیده بود (و هنوز به دین اسلام مشرف نشده بود) به خانه‌اش آمد و روی بستر پیامبر ﷺ نشست اما ام حبیبه زیر انداز پیامبر ﷺ را جمع نمود و نگذاشت پدرش روی آن بنشیند، ابوسفیان پرسید: دخترم چرا این کار را می‌کنی؟ ام حبیبه گفت: این بستر وزیر انداز پیامبر خداست و تو مشرکی هستی، دوست ندارم که روی آن بستر بنشینی!! پدر، ام حبیبه خشمگین شد و از آن جا بیرون رفت، ام حبیبه متأسف شد، اما در روز فتح مکه که پدرش مسلمان شد ام حبیبه احساس خوشبختی نمود، در فتح مکه، خانه ابوسفیان خانه امان بود که هرکسی به آن خانه می‌رفت در امنیت قرار

داشت، ام حبیبه سجده شکر برای خداوند به جای آورد و به این فضل الهی قانع گردید.

وفات ام حبیبه رضی الله عنها

پیامبر صلی الله علیه و آله از جهان درگذشت و ام حبیبه بعد از او همچنان دوست داشت که جایگاه خوبی میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله داشته باشد، تا اینکه وقت وفات ام حبیبه فرا رسید.

ام حبیبه می‌خواست رضایت کامل هووهایش، عایشه و ام سلمه را که به محبت پیامبر صلی الله علیه و آله رقابت می‌کردند جلب نماید و مطمئن شود که آن‌ها از او راضی نیستند بنابر این عایشه را نزد خود خواست و گفت: چیزهایی میان ما به وقوع پیوسته که ممکن است میان هر هوویی پیش بیاید آیا مرا می‌بخشی و حلالم می‌کنی؟ عایشه گفت: من از تو می‌گذرم خداوند تو را شاد کند که مرا شاد نمودی. ام سلمه نیز چنین گفت.^۱

ام حبیبه در زمان خلافت برادرش، معاویه وفات کرد. این چند صفحه ایی بود که در آن زندگی، ام حبیبه بیان شد اما بدون تردید ام حبیبه الگوی بزرگی است برای تمام زنان مؤمن. رحمت خدا بر او باد.

میمونه دختر حارث^۱

«چهار خواهر با ایمان! میمونه، ام فضل، اسماء و سلمی»

(پیامبر خدا ﷺ)

خواهران مؤمن

لبابه ام فضل، همسر عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر ﷺ و سلمی همسر حمزه، شیر مرد اسلام و شهید جنگ احد و عموی پیامبر ﷺ، اسماء همسر جعفر بن ابی طالب عموزاده پیامبر ﷺ، بره ام المؤمنین میمونه که ابتدا با ابی رهم بن عبدالعزی قریشی عامر ازدواج نمود و بعد به شرف همسری پیامبر ﷺ نایل آمد، چهار زنی هستند که پیامبر ﷺ آن‌ها را چهار خواهر با ایمان معرفی نموده است. این چهار زن اسلام آورده بودند.

ام فضل اسلام آورد، او اولین زن مسلمان بعد از خدیجه به شمار می‌رود و خواهرش اسماء نیز اسلام آورد او همسر جعفر ابن ابی طالب بود که از اولین مهاجرین با همسرش به حبشه بود.

سلمی نیز همراه شوهرش حمزه اسلام را پذیرفت.

ام المؤمنین میمونه دختر حارث که شوهرش ابی رهم بن عبدالعزی فوت کرده بود بیوه بود، اما هنوز بیست و شش سال بیشتر نداشت. مادر، این چهار دختر عوف

۱- مهم‌ترین مراجع در نوشتن حالات میمونه عبارتند از: طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۳۲ - سیر أعلام النبلاء ج ۲ ص ۲۳۸ - ترجمه ش ۲۷ - أسد الغابة ج ۶ ص ۲۷۴ - ترجمه ۹۷ ۷۲ - المغازی زهری ص ۱۳۰ - صحیح مسلم - ازدواج النبی صلی الله علیه وسلم - الاستیعاب ج ۴ ص ۳۹۱، ۳۹۵ - الإصابة ۴/۳۹۷، ۳۹۹ - الکامل ابن الاثیر ۲/۲۲۷، ۳۰۹، ۳۱۷.

زهیری بود که همه مردم او را بهترین پیرزن مکه می‌دانستند، او زنی بود که بهترین دامادها را داشت، دامادهايش عباس بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب و حمزه بن عبدالمطلب -رضی الله عنه- و پیامبر خدا هستند.

اسماء بنت عمیس، و سلمی بنت عمیس دیگر دختران هند هستند که پدرشان حارث نیست. بنابر این آن‌ها خواهران مادری میمونه و خواهرانش هستند.

ازدواجی مبارک

در سال هفتم هجری هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله برای ادای عمره به مکه آمد میمونه از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله خبر شد او برای ایمان آوردن و پذیرفتن اسلام عجله داشت، او رازی را در قلبش پنهان داشت که آن را با هیچ کس جز خواهرش ام فضل همسر عباس که از همه مردم به او نزدیک بود در میان نگذاشت. آیا می‌دانید آن راز چه بود؟ بره (میمونه) آرزو داشت و دلش می‌خواست که همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شود تا از نزدیک عظمت اسلام را مشاهده کند و با زندگی این مجاهد بزرگ شریک باشد. میمونه راز دلش را با ام فضل در میان گذاشت و ام فضل با مهربانی به سخنان خواهرش گوش داد، و طبیعی بود که او راز خواهرش را با شوهرش عباس^۱ در میان بگذارد.

همچنان که میمونه راز را به ام فضل گفت انجام کار را نیز به عهده او گذاشت. عباس نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و در مورد بره که مسلمان و مؤمن بود سخن گفت و نیز به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بره شوهرش ابورهم بن عبدالعزی فوت کرده است آیا می‌خواهی با او ازدواج کنی؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله پسندید و پسر عمویش جعفر بن ابی طالب را برای خواستگاری نزد میمونه فرستاد، هنگامی که جعفر آمد میمونه سوار بر شتر بود و جعفر از او برای پیامبر صلی الله علیه و آله خواستگاری کرد. میمونه گفت: «شتر و آنچه بر اوست از آن خدا و پیامبرش است».

۱- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۱۴۳، ۲۱۴، ۲۳۰ و دیگر کتاب‌های حدیث و تفسیر و سیرت

مردم در مکه زمزمه کردند که میمونه نتوانست انتظار بکشد بنابراین خودش را به خدا و پیامبرش ﷺ هبه کرد^۱.

پیامبر ﷺ اسم او را که بره^۲ بود عوض کرد و میمونه گذاشت.

میمونه به خواسته وجود خود و عاطفه زنانه‌اش اجابت کرد این خواسته پیام آور ایمان و محبت به اسلام و پیامبر بود، بنابر این خداوند در پی زمزمه مردم در قرآن آیه نازل کرد:

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ الَّتِي آتَيْتَ أُجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«ای پیامبر! همانا ما حلال کردیم برای تو همسرانی را که مهریه آنان را داده باشی و همچنین حلال هستند برای تو کنیزانی که در ملک تو هستند. از آنانی که خداوند در اختیار تو قرارداده است و همچنین دختر عموها و دختر عمه‌ها و دختر دایی‌ها و دختر خاله‌های تو که همراه با تو هجرت کرده‌اند».

سپس میمونه را با این آیه تحصیل داد:

﴿وَأَمْرًا مُمُونَةً إِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ [الأحزاب: ۵۰].

«و زن با ایمانی که خودش را برای پیامبر هبه کند، اگر پیامبر قصد نکاح او را داشته باشد، این ویژه تو است نه برای سایر مؤمنان، همانا می‌دانیم آنچه را که بر

۱- ازدواج النبی، صالحی ص ۲۰۰ چاپ دار ابن کثیر - دمشق - ملاحظه کنید.

۲- میمونه از یمن به معنی برکت است و میمونه یعنی مبارک و میمونه یعنی زن مبارک.

شوهران در حق همسران شان و آنچه که آنان مالک آنها هستند معین کرده‌ایم تا برای شما مضایقه نباشد و خداوند بخشنده و مهربان است».

در عمره قضا پیامبر ﷺ سه روز در مکه اقامت کرد در صبح روز چهارم، حویطب بن عبدالعزی که بعدها مسلمان شد و همراه با گروهی از مشرکین نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: مدت مقرر تمام شده است از اینجا برو، پیامبر ﷺ فرمود: اگر مرا بگذارید که در میانتان عروسی کنم، و غذایی درست کنم و از شما نیز برای صرف غذا دعوت بعمل آورم چطور است؟ آنها با تندی گفتند: ما به غذای تو احتیاجی نداریم هرچه زودتر اینجا را ترک کن.

پیامبر ﷺ در منطقه ای بنام سرف که به مسافت ده روز از مکه فاصله داشت رحل اقامت افکند و میمونه دختر حارث به او پیوست، و پیامبر ﷺ بعد از اینکه عمره را انجام داده بود با میمونه عروسی کرد، میمونه می گوید: پیامبر ﷺ با من در سرف ازدواج کرد که ما هر دو از احرام عمره بیرون آمده بودیم^۱.

میمونه آخرین زنی بود که پیامبر ﷺ با او ازدواج نمود^۲.

میمونه به خانه پیامبر ﷺ پیوست، و به کثرت در مسجد النبی نماز می خواند، هنگامی که بیماری پیامبر ﷺ شدت گرفت در خانه میمونه تشریف داشت و از آن جا به خانه عایشه منتقل گردید.

عایشه در این مورد می گوید: بیماری پیامبر ﷺ در خانه میمونه آغاز شد، ایشان از همسرانش اجازه خواست تا در خانه من تیمار داری شود، همسرانش نیز موافقت کردند^۳.

۱- صحیح مسلم ش ۱۴۱۱.

۲- طبقات ابن سعد ج ۸ ص ۱۳۲.

۳- المغازی، زهری ص ۱۳۰.

میمونه زنی صادق و با ایمان بود در یکی از روزها کسی از خویشاوندانش نزد او آمد، بوی شراب به مشام میمونه رسید، خشمگین شد و فرمود: سوگند به خدا اگر نروی تا حد بر تو اجرا شود، دو باره حق نداری نزد من بیایی، سرانجام او نیز چنین کرد.^۱

وفات

میمونه در ایام خلافت خلفاء مورد احترام آنها بود و زندگی او تا خلافت امیر معاویه ادامه پیدا کرد و در سال ۵۱ هجری درگذشت.

ام المؤمنین میمونه در سرف در جایی که زندگی زناشویی را با پیامبر ﷺ آغاز کرده بود به خاک سپرده شد.

عبدالله بن عباس در تشییع جنازه اش شرکت کرد و بر او نماز خواند و به کمک او ویزید بن اصم و عبدالله بن شداد خواهرزادگان میمونه در قبر گذاشته شد. رحمت خدا بر ام المؤمنین میمونه باد.